اندرز اوشنر دانا

(متن پهلوی، آوانویسی و واژه‌نامه)

ترجمه

ابراهیم میرزای ناظر

ANDARJ-I AOSHNAR-I DĀNĀK

اندرزِ اوشنَرِ دانا

«همراه با متن پهلوی آوانویسی و واژه نامه»

ترجمهٔ: ابراهیم میرزای ناظر

ANDARJ-I AOSHNAR-I DĀN

رزِ اوشنرِ دانا

مهٔ: ابراهیم میرزای ناظر

مه‌آرایی: محمد اشرف

اول ۱۳۷۳

حیدری

: ۲۰۰۰ نسخه

گرافی: قاسملو

ارات هیرمند تهران صندوق پستی ۴۵۹ـ۱۳۱۴۵

[illegible]

به نامِ پرودگارِ یکتا

«دیباچه»

اندرزنامه‌ها که به زبان پهلوی و پازند به جای مانده، بخش مهمی از ادبیات ساسانی را شکل می‌دهند و این اندرزنامه‌ها برگزیده خرد و آگاهی پیران خردمندی است که تجارب خود را به گونه نبشته برای ما به یادگار گذاشته‌اند، مشهورترین اندرزنامه‌ها که هم‌اکنون در دست داریم، به شرح زیر است.

اندرزنامه‌های آذر بادمهر سپندان، اندرزنامه زرتشت، اندرزنامه آذرفرنبغ فرخ‌زادان و نیز اندرزنامه‌های بزرگمهر، بهزادفرخ‌پیروز، خسرو قبادان، دانامرد، داوری خرسندی، اوشنر دانا، پدر به پسر، پور یوتکیشان، مزدیسنان به بهدنیان و اندرزهای پیشنیان و غیره ...

این اندرزنامه شامل ۵۶ بند است، هر بند گاه چند واژه‌ای و گاه چند صفحه‌ای است. در این رساله نسبت به نوشته‌های دیگر پارسی میانه، هزوارش بسیار کمی به کار رفته است و اکثر بندهای آن به گونه کوتاه‌نویسی نگاشته شده و از آوردن واژه‌های دشوار پرهیز شده است.

«اوشنر کیست»؟

واژه «اوشنر» در فروردین یشت بند ۱۳۱، به گونه «[illegible] = aošnara» آمده و فروهرش ستوده شده است.

بنابر روایات و نوشته‌های پارسی میانه کاوس شاه کیانی وزیری دانا به نام «اوشنر»

داشت. این مرد همه خردمندی بود و با آموزش‌های بخردانه خود ایرانیان را پرورش داد، دانائی او سبب شد که کاوس بر هفت کشور زمین پادشاهی کند.[۱]

اوشنر زمانی که در شکم مادر بود فرّه جمشید بدو پیوست و از همان زمان با مادر خود سخن گفتن آغاز کرد، او پسر دختر «پاآور واجیریا = pāur-jiryā » مزداپرست بود و پس از زاده شدن از مادر با «فراچیه = frāt-čih » جادوگر گفتگو کرد و معماهای او را بازگو و اهریمن را شکست داد. او زبان مردمان نواحی مجاور «= ویمند گوشینه vimandgoišēh » را بیاموخت و بر ناایرانی‌ها هنگام مباحثه غلبه یافت، سرانجام دیوان کاوس را گمراه کردند و به فرمان این پادشاه وزیر دانا و خردپرور کشته شد.[۲]

کریستن‌سن،اوشنر را موجودی داستانی می‌داند و گوید که: «پاآور واجیریا» که در فروردین‌یشت نامش آمده به معنی بسیار خردمند است و در دادستان دینیک از این صفت همچنان که در موارد دیگر دیده می‌شود اسم خاص جدیدی ترتیب یافته و نام یکی از نیاکان اوشنر شده است. وی از بحث در این باره نتیجه می‌گیرد که وجود داستانی اوشنر مسلماً از وی نمونه و سرمشقی که برای رجال خردمند سیاست در روایات

۱ـ یشت هاپورداود (ج دوم)

۲ـ دینکرد ـ کتاب هفتم:

[illegible]

بندهش ایرانی:

[illegible]

آفرین میزد: [illegible]

داستان دینیک: [illegible]

آفرین زرتشت به گشتاسپ: [illegible]

روایت پهلوی: [illegible]

کهن موجود بود (مانند بزرگمهر که بعدها به وجود آمد) ساخته شده است[۳]

دانشمند پارسی دهابهار در پیشگفتار رساله اندرز اوشنر دانا شرحی درباره او نگاشته و نظر می‌دهد که اوشنر در اعصار ماقبل تاریخ می‌زیسته و آوازه خرد و دانش او به دوره‌های بعد رسیده و سپس در رسالات پهلوی آمده است.[۴]

«نسخه‌های موجود»

دهابهار در ۱۹۳۰ با بررسی و تطابق چند اندرزنامه متن نسبتاً صحیحی از اندرزنامه اوشنر دانا تهیه کرد و با ترجمه انگلیسی منتشر ساخته است.

این ترجمه بر مبنای کار انجام شده به وسیله وی تهیه شده. دهابهار چهار نسخه از این اندرزنامه را با مشخصات زیر در دست داشته است.

۱ – نسخه عکسی مربوط به کتابخانه دانشگاه کپنهاک که ظاهراً قدیمی‌ترین نسخه بوده و در قرن چهاردهم میلادی نوشته شده است این نسخه توسط «راسک» (Rask=) از بمبئی به کپنهاک برده شده است و به وسیله «وست» (West =) ترجمه و شرح گردیده است. این نسخه تحت شماره K-20 مظبوط است.

۲ – نسخه مدادی مربوط به کتابخانه ملی پاریس که توسط «دکتر یونولا (unula=) رونویسی شده. این نسخه رونوشتی از متن k-20 است که در سال ۱۷۳٤ میلادی توسط کاووس فریدون رونویس گردیده. این نسخه صفحات ۲۳۸ تا ۲٤۸ جلد هفتم مجموعه‌ای که از «سورات» (Surat =) هند به پاریس برده شده است را شامل می‌شود.

۳– نسخه عکسی کتابخانه سلطنتی مونیخ که تحت شماره ۹۲ از مجموعه‌ام. جی، مولر (M.J. Muller =) مظبوط است. این نسخه صفحات ۱۰۷ تا ۱۱۲ شماره بالا را شامل بوده و در وسط متن افتادگی‌هایی دارد. «بارتلمه» (Bartholomae =) در سال ۱۹۱۵ آن را شرح کرده است، بارتلمه افتادگی‌های این نسخه را ۲۸ سطر و ۲۵۰ کلمه می‌داند.

---

۳ - کیانیان: کریستن‌سن، ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا

٤ - اندرز اوشنر دانا، دهابهار

٤ – نسخه مربوط به انستیتوی «کاما» (Cama =) در بمبئی به شماره ۱۵٦. این نسخه جزو مجموعه‌ای است که دستور داراباب جی سانجانا به انستیتوی فوق‌الذکر اهداء کرده است. این نسخه ناقص بوده و شامل فقط یک ششم اصل اندرزنامه است. نسخه مذکور در سال ۱۱۳۲ یزدگردی توسط موبد رستم بهرام داراب سهراب پشوتن سانجانا نوشته شده است.۵

«روش ترجمه»

در این ترجمه کوشیده‌ام که واژه‌های پارسی به کار گرفته شود، تا خوب گوهری آن بر جای مانده، معنی واژه‌های کهن پارسی در پرانتز (=   ) آورده شده و اگر معنی واژه‌ای احتیاج به توضیح بیشتری دارد در زیرنویس همان صفحه توضیح داده‌ام. در زیر متن پهلوی آوانویسی شده است و در برگهای فرجامین کتاب هم واژه‌نامه آمده است.

در فرجام امیدوارم این ترجمه مورد پذیرش فرهنگ دوستان قرار گیرد و اگر نادرستی در آن مشاهده می‌کنند با بزرگواری خود مرا عفو فرمایند.

---

۵ ـ چیستا ـ سال چهارم ـ شماره ٤ آذر ۱۳٦۵ ـ ص ۲٦۹ ۲۷٤، نوشته: محمد عبدالحمیدزاده

الفبای پهلوی و ترتیب ابجدی آن

ـد = a, ā, h, x, ـد

ـب = b

ـد = c,i,y,d,j,g

ا = o,u,v,r,n

گ = z

و = k

ل = l,r

ϵ = m

ـد = s

ـه = s

ـو = b,f,p

ـج = j,z,ž,č

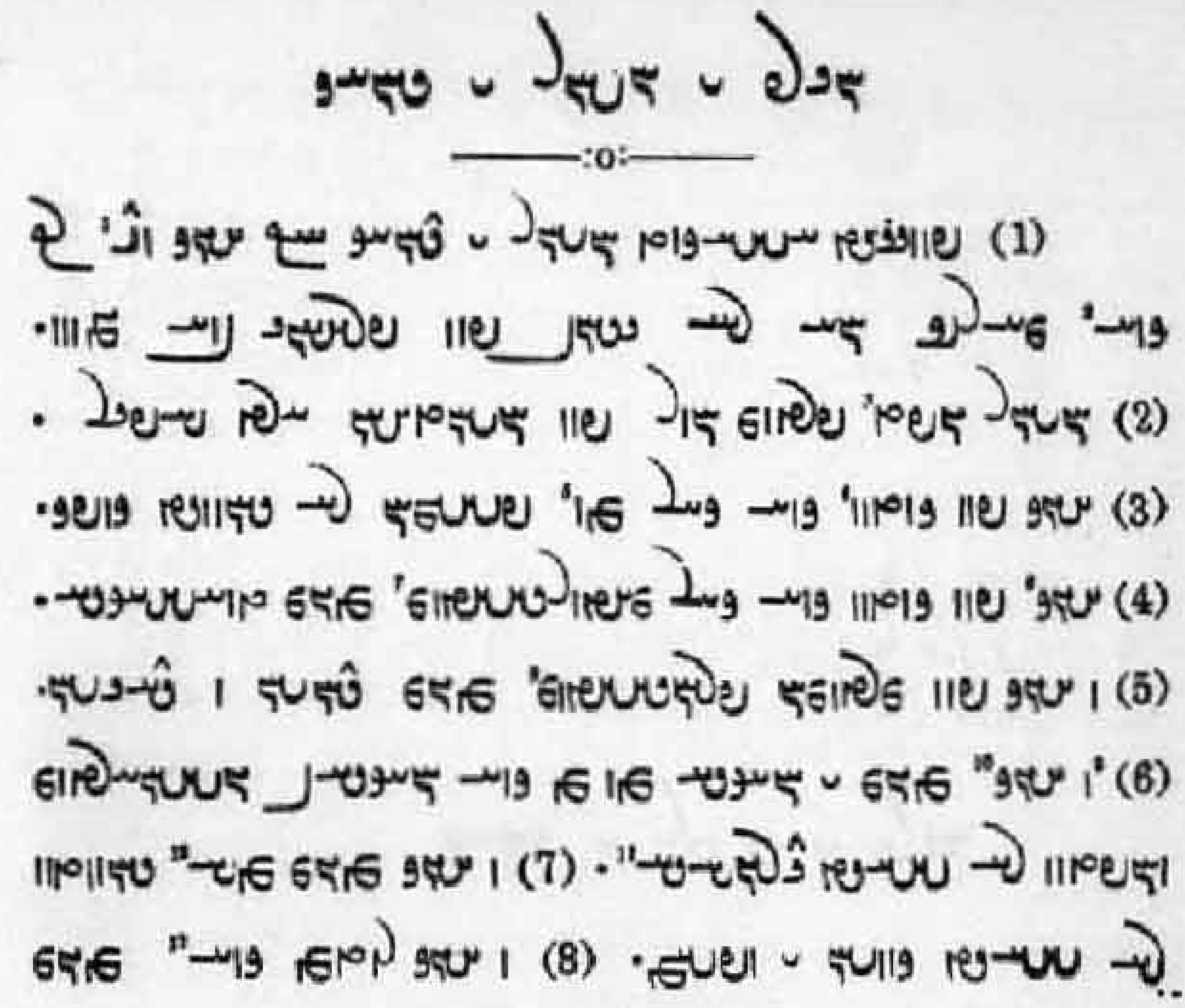
ـس = š

ـم = d,t

الفبای لاتین که در این کتاب به کار رفته است و معادل پارسی آنها

a	اَ	m	م
ā	آ	n	ن
b	ب	ō	اُ بلند
č	چ	o	اُ کوتاه
ē	ا بلند یا مجهول	r	ر
f	ف	š	ش
d	د	p	پ
g	گ	s	س
γ	غ	t	ت
h	ه	u	او
i	ای کوتاه	w	و
ī	ای بلند	v	و
j	ج	x	خ
k	ک	y	ی
l	ل	z	ز
e	اِ	ž	ژ

ANDARJ-I AOSHNAR-I DĀNĀK



ANDARJ-I AOSHNAR-I DĀNĀK

andarz i ōšnar i dānāk

(1) pursīd aškard ōšnar i dānāk ku ēvag tā 1000 har māīīg ēd rāy saxōn ē pad frahang bē gōv. (2) ōšnar guft fardom hunar pad mardōmān xrad veh. (3) ēvag pad kardan har kār ke pašēmān ke bavēd kirfag. (4) ēvag pad kardan har kār māyagvartōm čiš tuxšākīh· (5) u ēvag pad mardōmān farroxtōm čiš dānišn u dahišn. (6) u ēvag čiš i anākīh ke hač har anākīh ē duškvartōm nihuftan nē šāyēd driyōšīh. (7) u ēvag čiš ke-š butan nē šāyēd kunišn i xvēš. (8) ēvag abāg har čiš

---

1 C. adds . 2 So all, but indistinct in K. 3 C. adds . 4 C. adds 5 So all, for 6 C. prefixes . 7 K., P., M. 8 C. 9 C. om. 10 C. 11 K., P., M. 12 C. 13 P., M. om.

اندرزِ اوشنرِ دانا

-------- :o: --------

(۱) پرسید شاگرد (از) اوشنرِ دانا که (از) یک تا هزار هر ماریک (= شمار)، این را به سختی به فرهنگ بگوی.

(۲) اوشنر گفت: نخست هنر (برای) مردمان، خرد نیک (است).

(۳) (آن) یک کار (که در) کردن (آن) پشیمانی نه بُوَد، کرفه[۱] (است).

(٤) (آن) یک کار (که در) کردن (آن) مایه‌ورترین چیز، تُخشائی[۲] (است).

(۵) (آن) یک کار (که برای) مردم فرخ‌ترین چیز، دانش و دهش (است).

(٦) و (آن) یک چیز اناکی (= زشت) که از هر اناکی دشوارترین و نهفتن نه شاید[۳] درویشی (است). (۷) (آن) یک چیز، که ازو بودن نه شاید کُنشِ خویش (است). (۸) و (آن) یک با هر چیز

۱- کرفه - به کسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث، به معنی ثواب است که در مقابل گناه می‌باشد. (برهان)

۲- کوشش

۳- شایسته نیست

[illegible] (9) [illegible] (10) [illegible] (11) [illegible] (12) [illegible] (13) [illegible]

(14) [illegible]

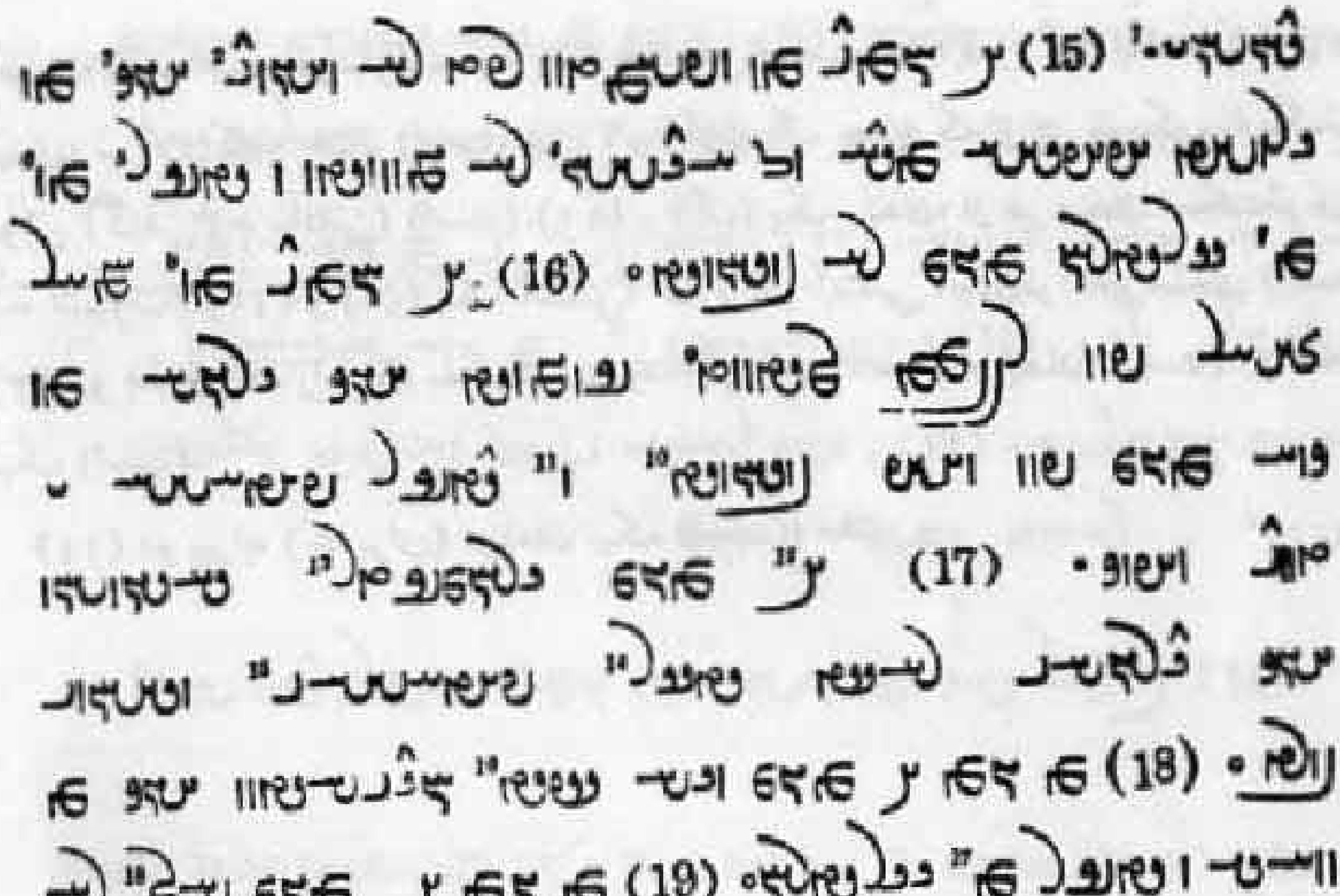
gumēxt ēstēd farsāvandīh (9) u ēvag hač har tēz tēztōm kāmak i xēšm (10) u ēvag i hač har tārigīh tārīgtar dušāgāhīh. (11) u ēvag band ē hač har band ē saxtar varan. (12) u ēvag āsānīg ē hač har āsānīh ē āsāntōm xursandīh. (13) u ēvag i rāh vahišt šudan virravišn i rāst kunišn i nēvak.

(14) 2 pērāyak pad mardōmān ēn veh dahišn u

14 P., M. [illegible]; C. adds [illegible] 15 C. [illegible] 16 P., M., K. om. 17 So all, for [illegible]. 18 K., P., M. [illegible] 19 C. prefixes [illegible]. 20 So C.; P., M. [illegible]; K. indistinct. 21 So C. only.

آمیخته شده است، فرساوندی (= زوال، نیستی) (است).(۹) و (آن) یک (که) از هر تیزی، تیزتر، کامِ خشم (است).(۱۰) و (آن) یک چیز، که از هر تاریکی تاریک‌تر، دوش آگاهی (= نادانی) (است).(۱۱) و (آن) یک بندی، از هر بندی سخت‌تر ورن (= شهوت).(۱۲) و (آن) یک آسانی، که از هر آسانی آسان‌تر، خرسندی (است). (۱۳) و (آن) یک راه، که به بهشت شود، گروشِ راست (= ایمان درست)، و کُنشِ نیک (است).

(۱٤) دو پیرایه (که برای) مردمان نیک (است)، دهش و

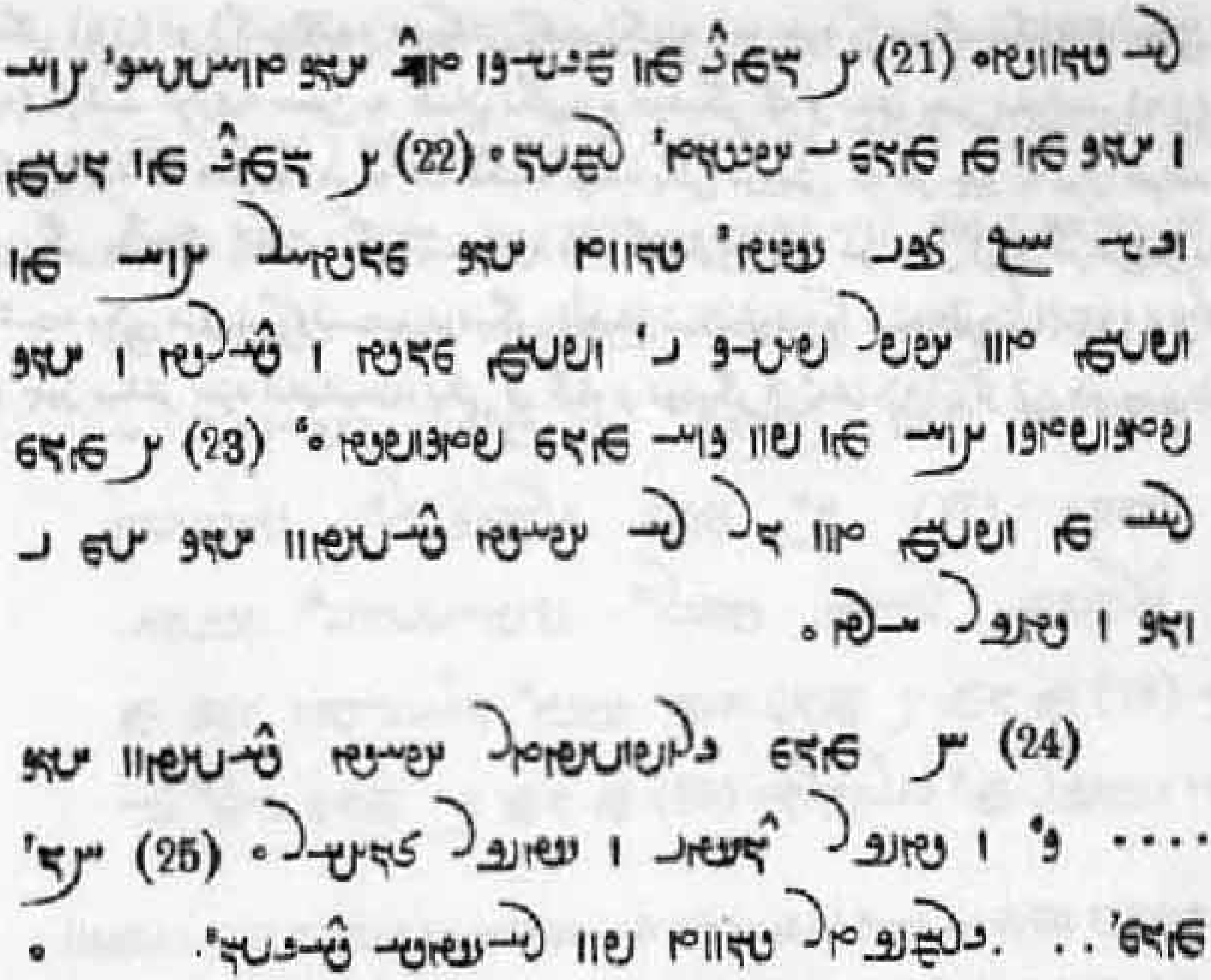


dānišn i. (15) 2 hēnd ke xvēštan raft nē kunēnd ēvag ke drūšt ābāzihā saxōn ō kasān nē gōvēd dīdīgar ke hač vattarān čiš nē xvāhēd. (16) 2 hēnd ke hamvār zahr pad dil avaganēd ēstēd ēvag driyōš ke har čiš pad niyāz xvāhēd u pādixšā i tond vāzag. (17) 2 čiš garāmīgtar darišn ēvag driyōš i rāst sīdīgar pādixšā i nihān i burd. (18) hač ēn 2 čiš vēš sazēd handēšidan ēvag hač vināh u dīdīgar hač vattarān. (19) hač ēn 2 čiš šarm nē

---

1 So C.; others   2 So C.; gaps in K., P., M. 3 P., M. pref. ; K. indistinct. 4 So C.; others . 5 The last 4 words are found in C. only: K. gives only and leaves a gap here on account of the portion being worm eaten and so P., M. leave gaps for these words; only the last letter is distinct in P. and M. 6 K. has a lacuna. 7 P., M. om. 8 Thus C. only, which alone gives also the next word; only in the rest, which leave off the next word. 9 P., M. ; K corrects last to . 10 C. : K., P., M. add which is rightly omitted in C. 11 only C. gives . 12 K. adds and strikes off. 13 So all, for ... 17 All except

دانش (۱۵) دو (کس)اند، خویشتن رفت نکنند (= خود را سبک نکنند)، یکی که (به) دُرشت آوازی، سخن به کسان نگوید و دودیگر که از بَدان چیز نخواهد. (۱٦) دو (کس)اند، که همواره زهر به دل افکنده بُوَند، یکی درویش که هر چیز به نیاز خواهد، و دودیگر پاتُخشا (= توانگر) تند واژه (= گفتار)،(۱۷) دو چیز (را) گرامی‌تر باید داشت، یکی درویشی راست و دودیگر پاتُخشا نهانِ بُرد (= ضد خودنما)،(۱۸) از این دو چیز بیشتر سزد اندیشیدن، یکی از گناه و دودیگر از بَدان.(۱۹) از این دو چیز شرم نه



nē bavēd. (21) 2 hēnd ke hamēšak tond ēvag tuxšāg mard u ēvag ka hač čiš ē abēsud rāmišn. (22) 2 hēnd ka dušman vēš ku ān ē sazēd bud ēvag mēnčtār mard ke xvēš tan azabar pāyag ē xvēš mēnēd u dārēd u ēvag paykoftak mard ke pad har čiš paykōftēd. (23) 2 hēnd rāy hač xvēš tan dūr nē abāyēd dāštan ēvag xēm i nēvak u dīdīgar xrad.

(24) 3 čiš drubūšttar abāyēd dāštan ēvag

... u dīdīgar dost ē u sīdīgar zinhār. (25) 3 čiš ... garāmīgtar bud pad rāstīh dahišn ...

1 So C.; others [illegible] 2 C. [illegible] 3 So C.; others [illegible] 4 C. om. 5 C. ends here. 6 A lacuna in all; the last letter [illegible] is distinct only in K. 7 Thus all, for [illegible] or [illegible] 8 So P., M.: indistinct in K.

نه بُوَد.(۲۱) دو (کس)اند، که همیشه تند (هستند)، یکی تُخشاتر مرد (= پُرنیرو مرد) و یکی که از چیزِ بی‌سود رامش (= شاد) (است).(۲۲) دو (کس)اند (که آنها را) دشمن از آن چه سزد بُوَد (هست)،یکی مینیتار مرد (= خوداندیش)،که خویشتن برتر از پایه خویش اندیشه و دارد و یکی ستیزکار مرد، که به هر چیز ستیزد.(۲۳) دو چیز را از خویشتن دور نباید داشتن، یکی خیمِ (= خویِ) نیک و دودیگر خرد.

(۲٤) سه چیز (را) استوارتر باید داشتن، یکی ...

... و دودیگر دوستی و سدیگر زینهار (۲۵) سه چیز ...

... گرامی‌تر بُوَد، به راستی دهش ...

abāyēd kardan ēvag hač vimārīh u dīdīgar hač xvēšānvand i driyōš. (20) 2 hēnd ke andar āvām vad āsānīh ēvag dil dānāk ke dānākīh u fraznākīh rāy čiš pad čiš_iz čiš nē dārēd u rančak nē bavēd. ēvag dušāgāh ke dušāgāhīh rāy čiš pad čiš-iz nē dārēd rančak

---

19 C. om. 20 Thus C.; K., P., M. [illegible] 21. K., P., M. om. last two words.
22 C. pref. ?. 23. So C.; others [illegible].

باید کردن، یکی از بیماری و دودیگر از خویشاوندِ درویش.(۲۰) دواند که اندر هنگام
بدی و آسانی (گذرانند)، یکی دلِ دانا، که (از) دانائی و فرزانگی چیزی را به هیچ چیز
ندارد و رنجه نه بُوَد. یکی دوش آگاه، که (از) دوش آگاهی چیزی را به هیچ چیز ندارد
و رنجه

(26) [illegible]

(27) [illegible]

(28) [illegible]

(29) [illegible]

... (26) ēn dušxvārtar dārēd āz apurnāy kor u zan. (27) 3 hēnd ke dost vēš sazēd bud dānāk bozašk nēvak u zan i xvēš i nēvak.

(28) 4 hēnd tā ō gāh rasēnd guftan nē abāyēd xvarišn tā gugārēd u zan tā mirēd u nēw mard tā hač kārēzār abāz āyēd u bar zamīg ō anbār kunēd. (29) 3 hēnd ke čand abar ravēnd xvārtar āmōzišn frahang i abēsud u vat mardōm.

---

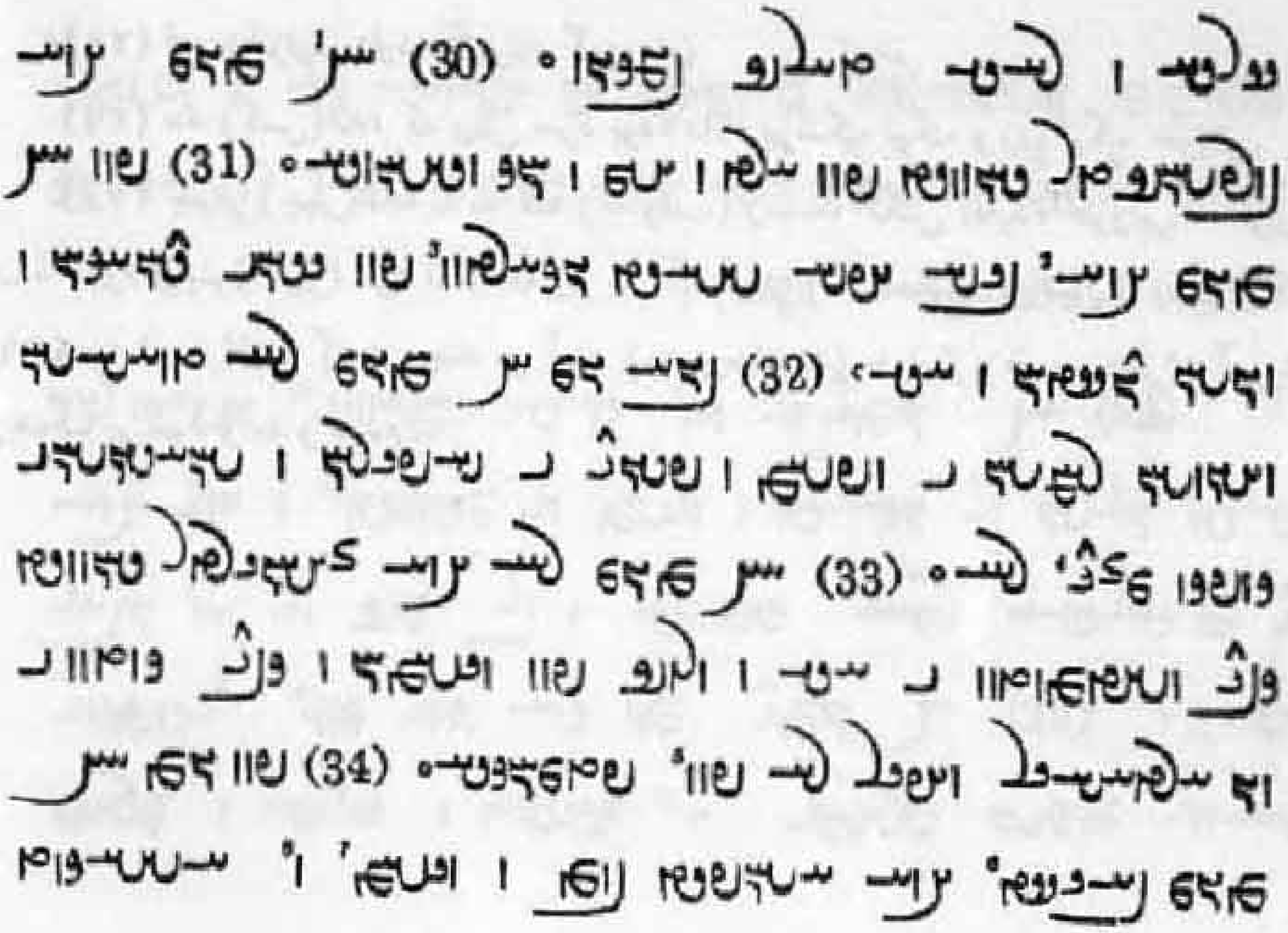
9 M. [illegible]; K. changes [illegible] to [illegible] 10. P. and M. [illegible] 11 P., M. om. 12 P., M. [illegible] 13 P., M. [illegible] 14 P., M. [illegible]

(۲۶) این دشوارتر دارد، آزیرنا، کورو زن

(۲۷) سه (کس)اند، که بیش سزد بُوَد، دانا، پزشکِ نیک و زنِ نیکِ خویش.

(۲۸) چهار (چیز)اند، تا به گاه (= وقت) رسند، گفتن نباید، خورش تا گوارد و زن تا میرد و بتو(=دلیر) مرد تا از کارزار باز آید و برِ (= محصول) زمین تا به انبار کنند

(۲۹) سه (چیز)اند، که هر چند بر آیند (= برسنجند) خوارتر (= پست‌تر)، آموزش، فرهنگِ بی‌سود و بد و مردم



vad u rāh tārīg bīmakēn. (30) 3 čiš mard burzišnīgtar bavēd pad xrad u xēm u hank nihānīh (31) 3 čiš mard bēš uš šāyēd gugārdan pad saxōn ē dānākān u vēnišn dostān u may. (32) māh rōz 3 čiš rāy tušišn kunišn rāmišn i xvēš u pasand i vehān šnāyēnišn i kirfak mizd rāy (33) 4 čiš rāy mard ziyānkārtar bavēd vas xvardan i may u varanīg pad zanān u vas kardan i nēvardaxšīr naxčīr nē pad paymānakīh (34) pad ēn 4 čiš abāyast mard āšufēd pus u zan u ašākard.

---

1 P., M. 2 P. 3 P., M. 4 P., M. 5 M. repeats. 6. So all, for 7. All add 8. P., M. repeat; K. has two strokes (=) at the end of the line.

بد(و راه تاریک بیمگین. (۳۰) سه چیز مرد (را) بُرزشنی‌تر (= بلند پایه‌تر) بُوَد، به خرد و خیم و هنگ (= خوی) نهانی[۴] (داشتن).(۳۱) به سه چیز مرد غم (را) شاید گواردن (= تسکین دادن)،به سخنِ دانایان و دیدار دوستان و می.(۳۲) ماه روز (= روز دوازدهم هر ماه شمسی) سه چیز را کوشش کنند، رامشِ خویش و پسند نیکان و ستایشِ کرفه مزد را.(۳۳) چهار چیز مرد را زیان‌تر بُوَد، بسیار خوردنِ می و،ورنی به زنان و بسیار کردنِ «نیواردشیر»[۵] و نخجیر (= شکار) بیش از اندازه.(۳٤) این چهار چیز باید مرد (را) آشفته کند، پسر و زن و شاگرد،

۴- غیرمتظاهر

۵- بازی نرد

[illegible] (35) [illegible]

(36) [illegible] (37) [illegible]

ayyārīh i vad. (35) 4 čiš mard garāmīgtar kunišn u dārēd burzišn i vazūrgān u pānakīh u payvandišn abāg vehān.

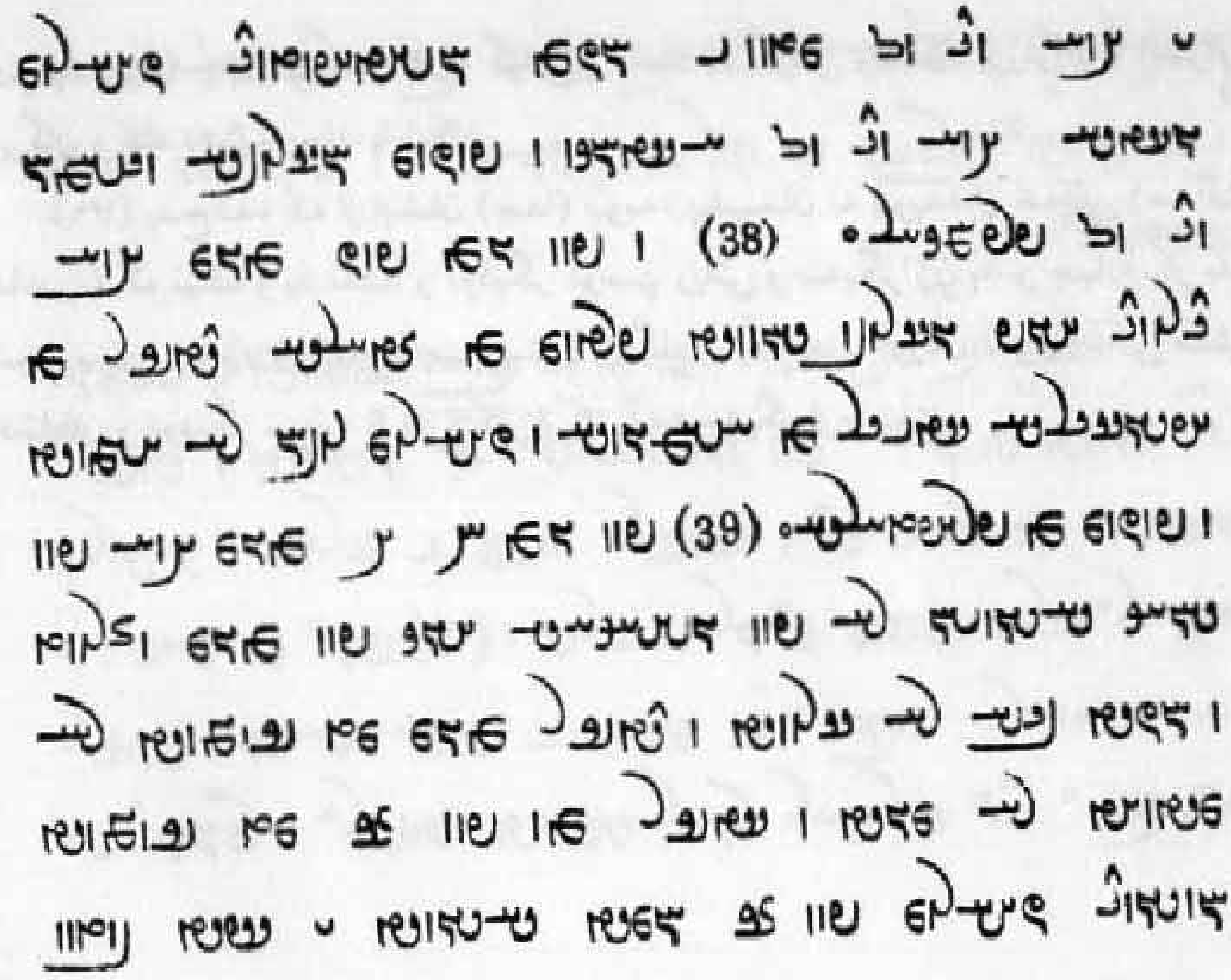
(36) 5 hēnd ke hač ō bē ēstēd pašēmān nē bavēd hač xvadāy ke nēvak u vad nē dānēd u dīdīgar dost i duš saxōn u sīdīgar zan i vad u čahārom ayyār vad panjom mizdur i vad (37) panj hač gāh i ... vindītan nē tavān ēvag mēnišn i pādixšāyān u dīdīgar nēw mard tā kārēzār abāz āyēd sīdīgar arjomandīh

---

9. So all, for [illegible] 10 So all, for [illegible] 11. P., M. [illegible] 12. K. indistinct. 13 P., M. [illegible]; K. indistinct. 14. P., M. [illegible] 15. P.,

یاریِ بد.(۳۵) چهار چیز مرد (را) گرامی‌تر (است)، گرفتن و دادن، بُرزشِ (= احترامِ) بزرگان و پناه دادن و پیوند با نیکان.

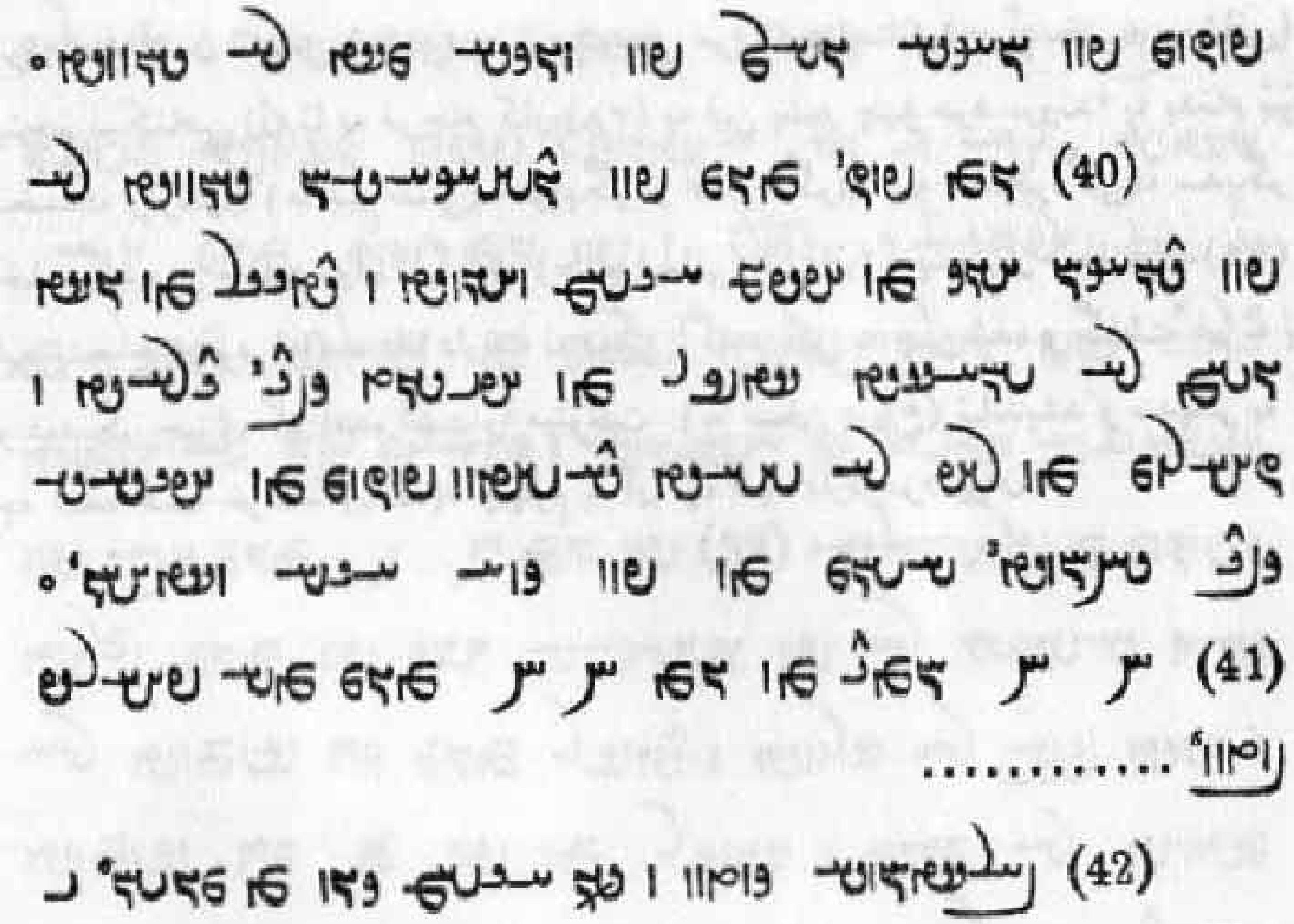
(۳۶) پنج‌اند، که از ایشان (جدا) بُوید، پشیمان نه بُوید، از خدائی (= آقا، صاحب) که نیک و بد نداند و دودیگر دوستِ ریائی و سدیگر زنِ بد و چهارم یارِ بد، پنجم مزدورِ بد.(۳۷) پنج (چیز پیش) از گاهِ ... به دست آوردن نتوان، یکی منش پادشاهان و دودیگر نیومرد تا (از) کارزار باز آید، سدیگر ارجمندیِ



i mard tā ō matan i anjaman ōštābēnd čahārom dostīh mard tā ō astānak u panjom xusravīh zanān tā ō farjāmkār. (38) u pad ēn panj čiš mard druvand ayāb dusrv bavēd pardom hač zatārīh dīdīgar hač afsōsgarīh sīdīgar hač xašmgēnīh u čahārom ravān nē virravēd u panjom hač frēbtārīh (39) pad ēn 5 čiš mard dānāk dārišn nē dušāgāh ēvag pad čiš sud uzīt bēš nē barēd u dīdīgar čiš mat ēstēd rāy mītoxt nē mēnēd u sīdīgar ke pad ān mat ēstēd xursand čahārom pad ān hōmēd dārēd i sazēd butan

مرد تا به آمدن انجمن شتابند، چهارم دوستیِ مرد تا به استانه (= بدبختی، پریشانی) و پنجم نیکنامیِ زن تا به فرجام کار.(۳۸) به این پنج چیز مرد دروند[۶] یا بدنام بُوَد، نخست از زناری (= بیرحمی)، دودیگر از افسوسگری (= مسخره گی)، سدیگر از خشمگینی و چهارم روانْ ناگروی (= بی‌ایمانی به روان) و پنجم از فریفتاری.(۳۹) به این پنج چیز مرد (را) به دانا دارند، نه دوش آگاه، یکی به چیز شده و گذشته غم نه بَرَد و دودیگر چیزی که آمده است را مینوخت (= سخن دروغ) نیاندیشد و سدیگر به آن چه آمده است خرسند (باشد)، چهارم به آن چه امید دارد سزد بودن،

۶ـ دروند ـ و به ضم اول بمذهب و نامقید و فاسق را گویند به زبان زند و پازند. (برهان)



panjom pad anākīh dušram pad nēvakīh mast nē bavēd.

(40) ēn panj čiš pad dušāgāhān bavēd nē dānākān ēvag ke abēčim xēšm girēd u sīdīgar ke dost dušman šnāsēd sīdīgar ke abēsud vas drāyīd u čahārom ke rāz nē šāyēd dāštan panjom abēgāh vas xandēd šašom ke pad har kas vistāx.

(41) 6 hēnd ke ēn 6 čiš ke-š pahrēz butan ...

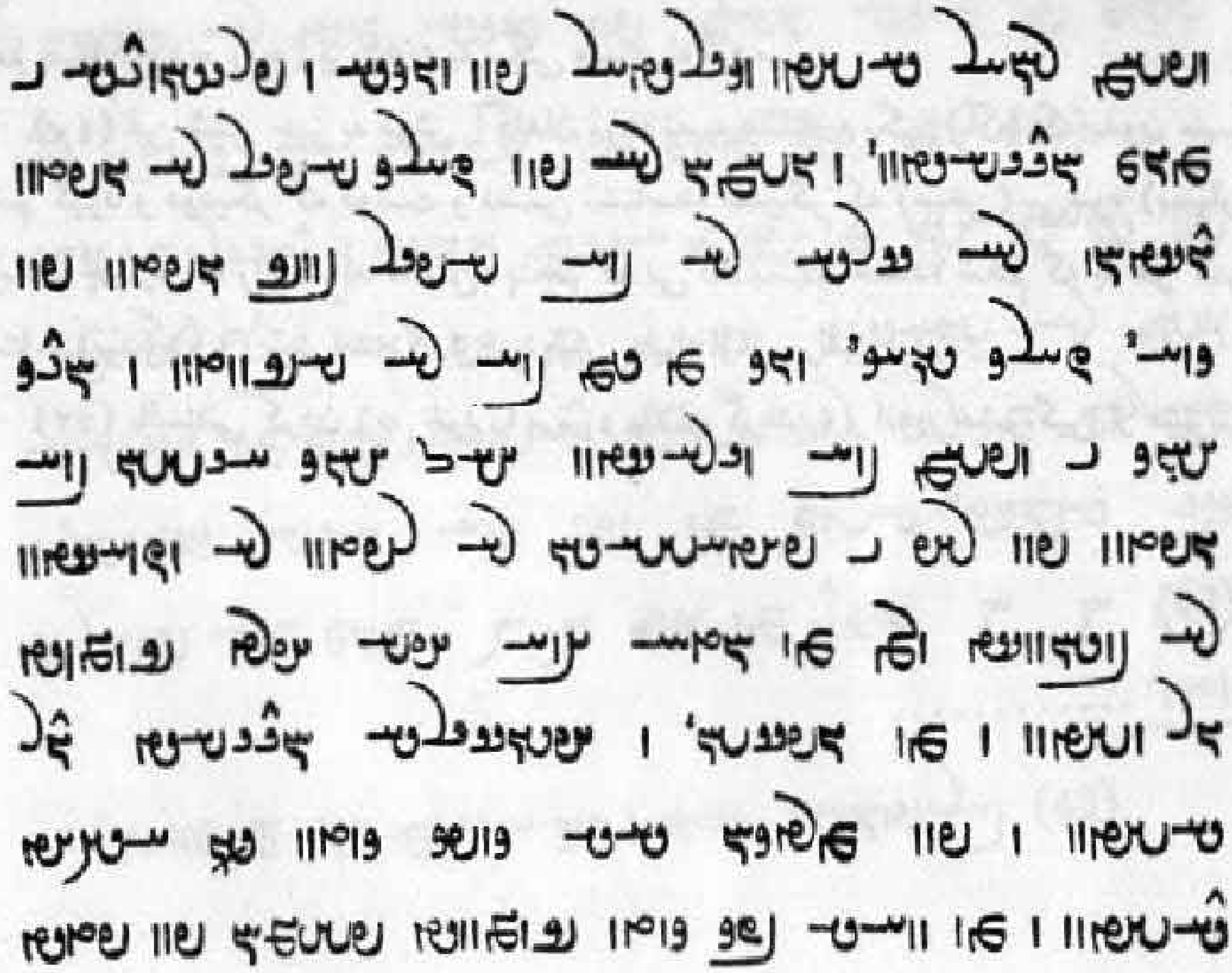
(42) bālastānīh kardan u andar xēšm kēn hač mēnišn i

1. So all, for [illegible] 2 All [illegible] 3. P. and M. [illegible]. 4. P., M. [illegible]
5 Only the first character of [illegible] [illegible] is distinct in K. There is a

پنجم به اناکی (= رنج) پریشان، به نیکی مست نه بُوَد.

(۴۰) این شش چیز به دوش آگاهان بُوَد، نه به دانایان، یکی (آن) که بدون سبب خشم گیرد و دودیگر که دوست و دشمن نشناسد، سدیگر که (سخن) بی‌سود (بسیار) گوید و چهارم که راز نشاید داشتن، پنجم که بی‌گاه بسیار خندد، ششم که به هر کس گستاخ (بُوَد). (۴۱) شش‌اند، که از این شش چیز، ازش پرهیز بودن ...

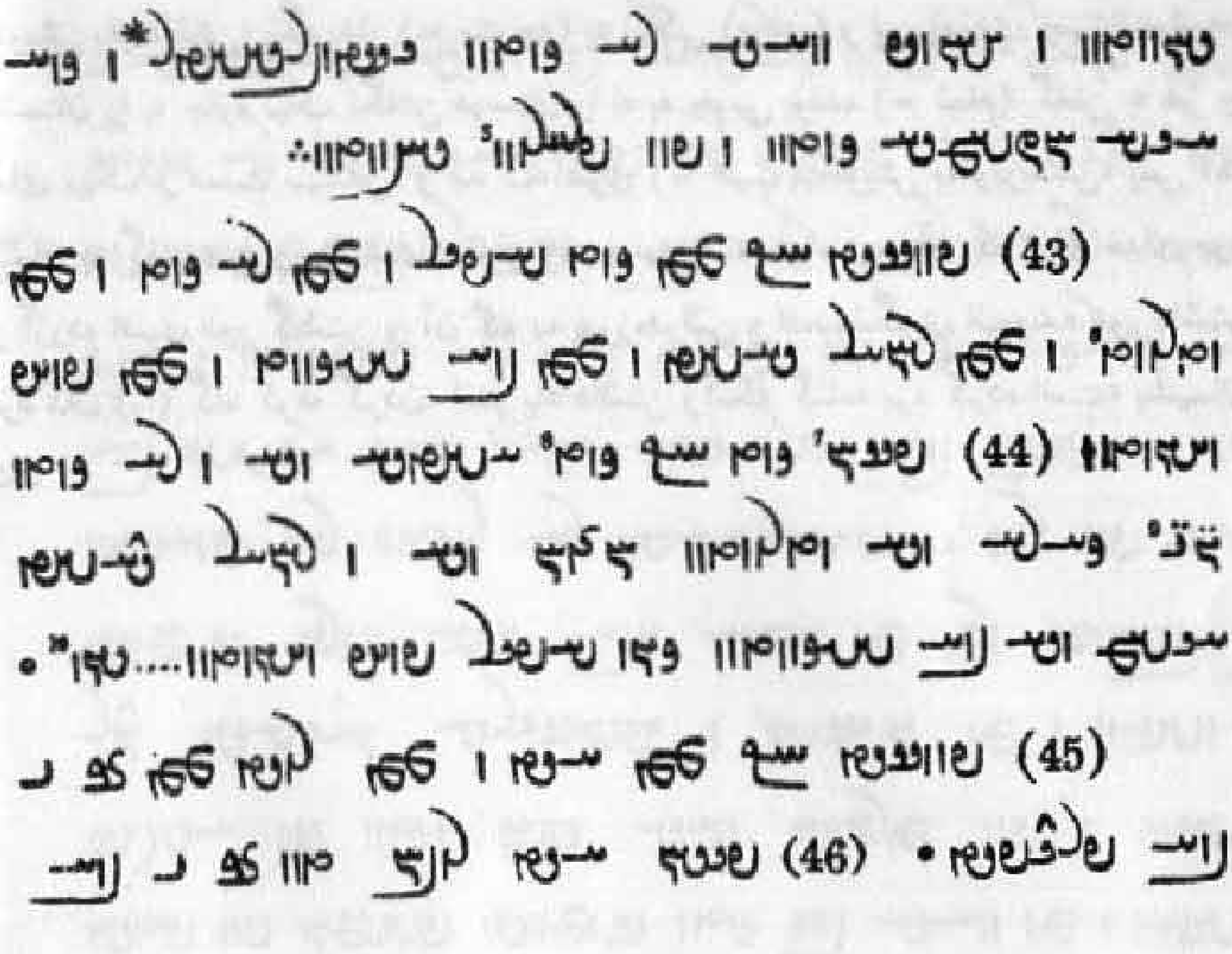
(۴۲) بالستانی کردن (= خود را برتر و بالاتر گرفتن) و اندر خشم کین از منشِ



xvēš abāz dāšt nikēritār pad nēvakīh u farsāvandīh ē čiš handēšidan u dušmanān rāy pad čārak veh nē guftan dostān rāy nē bē veh bavandag guftan pad har čārak gyāk nēvak hač dast bē nē hištan u andak āhōk i xvēš bē virāstan pas āhōk kasān. bē guftan pad rāz pādixšāyān nē vičustan nē xvāstan ōy ke xvatāy mard uš āzard ēstēd dūr vaštan u drāyišn u afsōsgarīh handēšēd dūr dāštan u pad murdakān gāh kirfag kardan andar ayyād dāštan u ke vināh bazak kard ēstēd pašēmān pad patēt

1. P., M. 2. K. 3. P. and M. ; the first letter is indistinct in K. 4 All

خویش باز داشتن، نگریدار (= متوجه) به نیکی (بودن) و فرساوندیِ چیز اندیشیدن و دشمنان را به چاره نیک نگفتن دوستان را نه به خوبی بونده (= تمام) گفتن به هر چاره جای نیک از دست نهشتن، و اندک آهوی (= عیب) خویش به ویراستن، پس آهوی کسان به گفتن، به رازِ پادشاهان نرفتن نه جستن، نه خواستن، آن که (را) خدای مرد از او آزرده است دور گشتن و آن که به هرزه‌درائی و افسونگری اندیشه دور داشتن و مُردگان (را) گاه کرفه کردن، اندر یاد داشتن وآنکه گناه، بزه کرده است، پشیمان به پت



butan u anē-iz vināh nē kardan dastvarīhā u har kas hučašmih kardan u pad frārōn dādan.

(43) pursīd ku čē kard veh u čē nē kard u čē pādan u čē abāz dāštan u čē bē hištan u čē frāz grīftan (44) pasōx kard ku kard āštīh veh u nē kard gang vāng veh pādan uzvān veh u abāz dāštan xēšm veh bē hištan kēn veh grīftan ... dēn. (45) pursīd ku čē hast u čē nēst čē ān i bē frēbēd (46) pasōx hast ravān tan ān i bē

5 So all, for (?) 6. P. and M. 7. Corr.: all 8. P. om. 9. So all, for 10. P., M. om. the word and leave a blank : the word is indistinct in K, *

بودن، و دیگر نیز گناه نکردن، برابر دستور و هر کس (را) خوب چشمی کردن و به فراون گرفتن (نیک است).

(۴۳) پرسید (شاگرد) که چه کردن نیک، و چه نکردن و چه نگهداشتن و چه باز داشتن و چه به هشتن و چه فراز گرفتن (نیک است).(۴۴) پاسخ کرد، که آشتی کردن نیک و نکردن جنگ، فریاد نیک نگاهداشتن، زبان نیک و بازداشتن، خشم نیک بهشتن، کین نیک فراز گرفتن ... دین.

(۴۵) پرسید (شاگرد) که چه هست و چه نیست، چیست آن که بفریبد.(۴۶) پاسخ: هست روان، تن آن که

[illegible]

(47) [illegible]

(48) [illegible]

[illegible] (49) [illegible]

frēbēd ān nēst ka saxōn i dānākān u dēn āgāhān kār nē dārēd u hač kunišn i xvēš pašēmān u dānāk ān ke dēn āgāh dēn āgāh ān ka hūmat hūxt huvaršt abēgumān u virranišn i rāst u parastišn i rōšanīhā pad farrah dārēd. (47) bē dānēd ku buništak i veh u dahišn i nēvak ke kunēd bundištak i vattarīh dahišn i vad (48) ēn-iz guft ēstēd ku āz pad xursandīh u varan pad čārak u xēšm pad vahman mēnišnīh bē šāyēd zadan u ka nēvakīh ē bē handēšišn zud bē girhē u ka vattīh ē bē handēšišn hač xvēš bē spōzhē (49) «

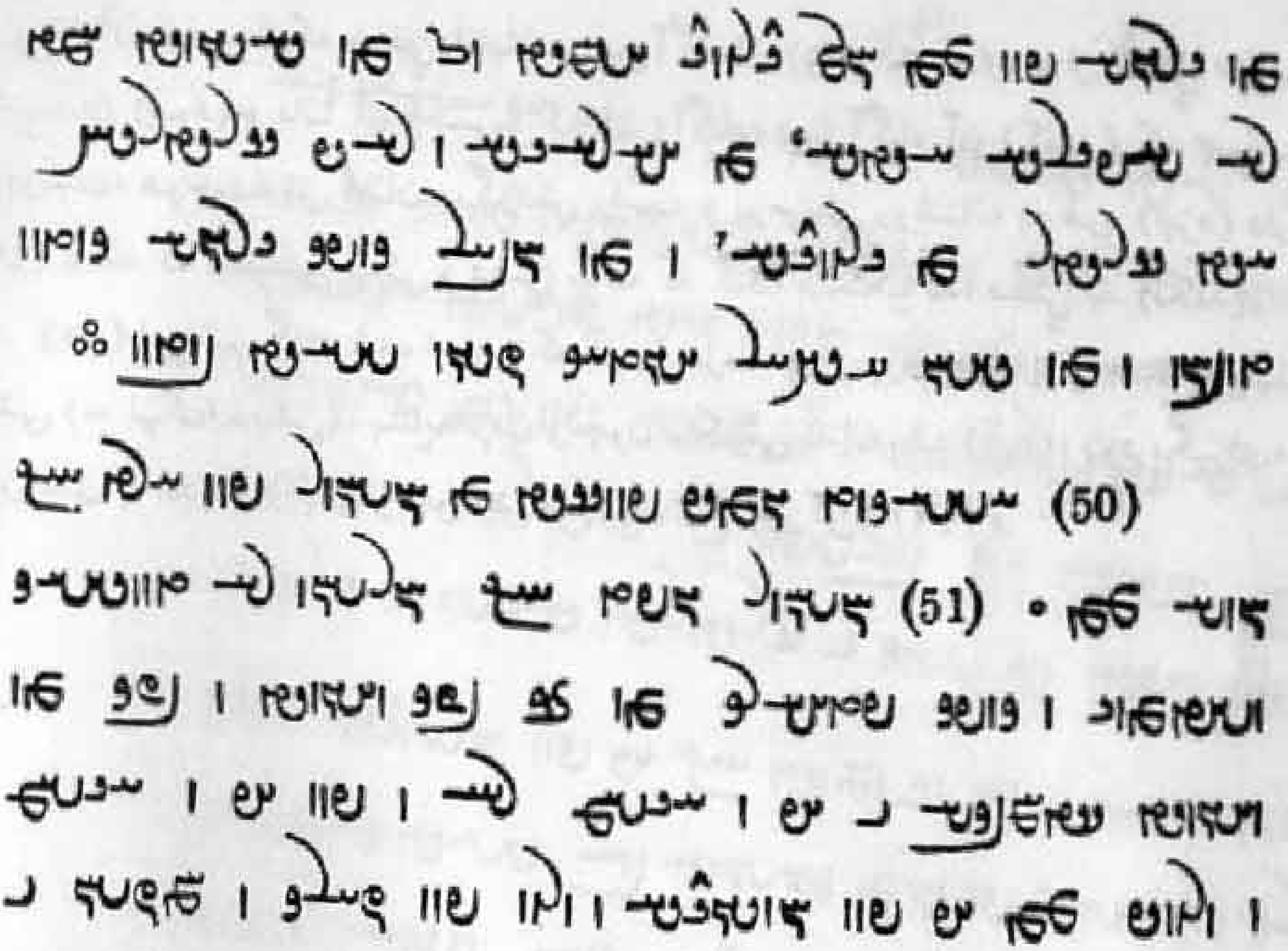
---

1. K torn or eaten away; both [illegible] for [illegible] 2. All om. except P. which gives it as a catch-word at the end of folio 12[a] v 3. P. [illegible] 4. P., M. [illegible] 5. All [illegible]

بفریبد، آن نیست، که سخنِ دانایان و دین آگاهان (به) کار ندارد و از کُنشِ خویش پشیمان (بُوَد)،و دانا آن (کس) که دین آگاه، دین آگاه آن (کس) که هومت، هوروشت، هوخت، بی گمان و گردشِ راست و پرستشِ روشنانه به فَره (ایزد) دارد[۷] (۴۷) بداند که بُنشتکِ[۸] نیکی و دهشِ نیک که کند، بُنشتکِ بد، دهشِ بد (نکند).

(۴۸) این نیز گفته شده است، که آز به خرسندی و ورن به چاره و خشم به بهمن منشی (= نیک‌اندیشی)، بشاید زدن و چون نیکوئی به اندیشه (آید)، زود بگیرای، و چون بدی به اندیشه (آید) از خویشتن بسپررای (= دور کن).(۴۹) و

۷ـ مفهوم جمله چنین به نظر می‌رسد: شکوه و جلال خدائی را به طور روشنی ستایش کند.
۸ـ مبداء، علت‌العلل، معنی جمله چنین است: مبدا خیر و دهش نیك چه کسی است.



ke driyōš pad čē huram druvand ēmēd ō ke nē vehīh ast hač ahlāyīh u nē-iz vattarīh ē ast vattar hač druvandīh u ke anbār kirfag driyōš kardan tavān u ke yazdān ayyār ēvtāk čēgōn šāyēd butan.

(50) asākard ēn-iz pursīd hač ōšnar pad xrad ku anōš čē. (51) ōšnar guft ku xvarišn nē tanīhāk xvarēnd u kirfag patiyārak ke ān bazak kunēd u bazak ke kunēd stambakīh i āz u xēšm rāy u varan-iz čē āz xursandīh u varan pad čārak u āmōzišn i

---

6. Thus all : better 7. P.

(پرسید شاگرد) که درویش به چه خرم، دروند امید که دارد، (پاسخ): چون نیست (هیچ) نیکی از اشونی (= پاکی)،و نیز نیست (هیچ) بدی بدتر از دروندی، درویش توانه کرفه انبار کردن، و که یزدان یکتا یار (اوست)، چگونه شاید بودن.

(۵۰) شاگرد این نیز پرسید: که اوشنر بخرد، که انوش (= بی‌مرگ) چه (؟).(۵۱) اوشنر گفت: که خورش نه تنها خورند و کرفه(ای) که به پتیاره (= آفت، بلا) بزه کنند و بزه(ای) که (از) ستهمبگی (= ستمکاری) آز و خشم کنند و برای آز و خشم و ورن نیز (چاره هست)، چه آز به خرسندی و ورن به چاره و آموزش

[illegible]

[illegible] (52)

[illegible]

[illegible] (53)

[illegible]

pad u xēšm pad vahman mēnišnīh zanēd.

(52) u kirfag čē hač ... pahrēxt ... paymān xursandīh.

(53) ke pad xrad kāmēd butan gōv ku bavandak mēnišn bāš ke pad xēm kāmēd butan gōv ku dil dard bāš. ke pad sudōmand kāmēd butan gōv ku afsōs ma kun. pad xub govišn kāmēd butan gōv ku rāst govišn bāš. ke vistāxīh abāg ravān i xvēš

---

1. The first part of this word, *viz.*, [illegible] is distinct in K.; P., M. [illegible]

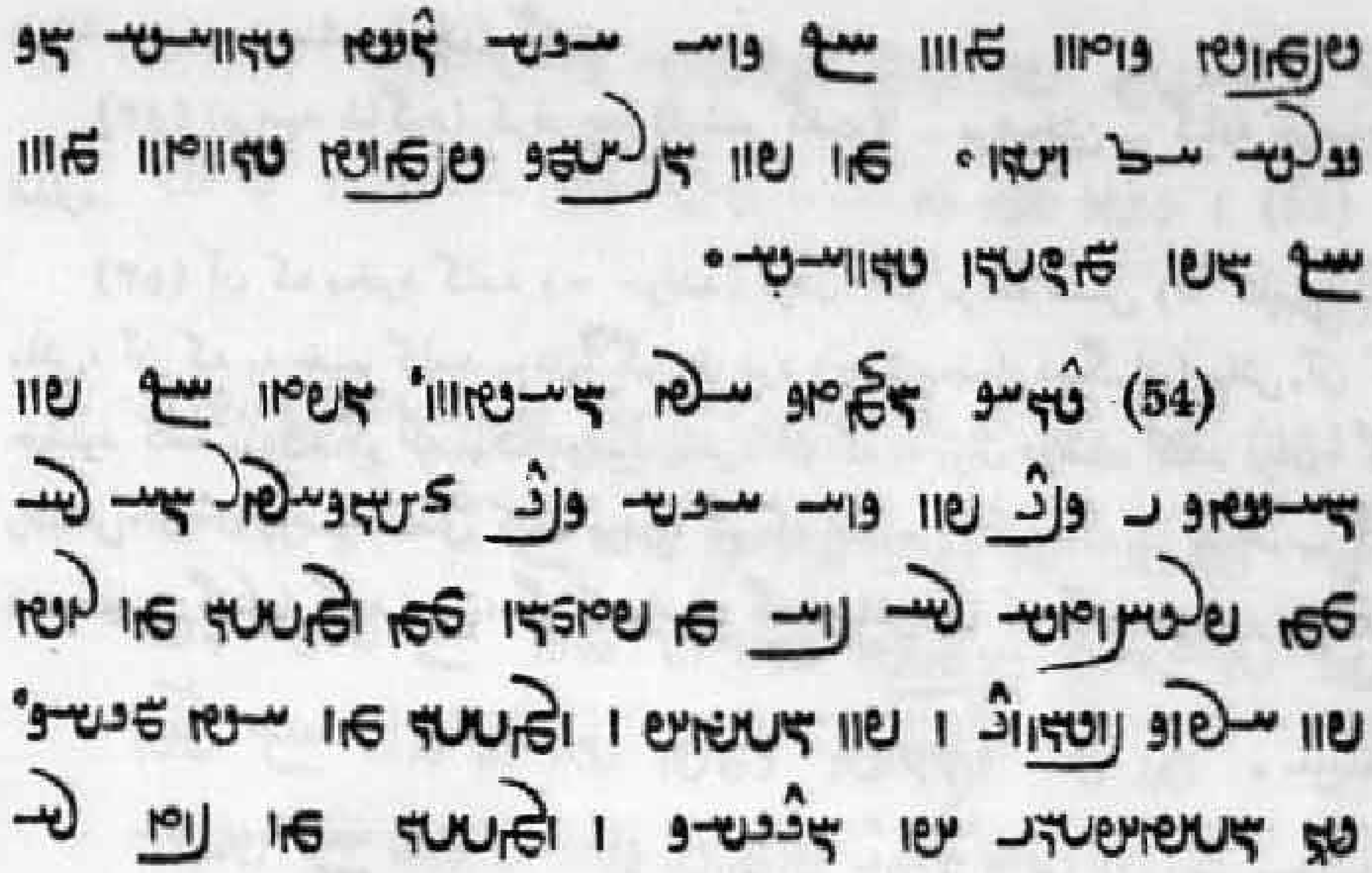
2. There is no blank here in P. and M. but K. has a space of one word left blank.

3. Supplied : all om.; this word coming at the end of the line in K. is torn

و خشم به بهمن منشی (توان) کُشت.

(۵۲) (پرسید شاگرد) کرفه چه، (اوشنر گفت): ... پرهیختن ... گناه، خرسندی به اندازه.

(۵۳) آن که بخرد کامد (= خواهد) بودن، گو بونده منش (= کامل‌اندیش) باش، آن که به خیم کامد بودن، گو دل درد (= غمخوار دیگران) باش،آن که به خشنود کامد یودن، گو که نیک دوست باش، آن که به روان دوست کامد بودن، گو که رادباش،آن که به سودمندی کامد بودن، گو که افسوس مکن،آن که به خوب گوشن (= خوب گفتار) کامد بودن، گو که راست گفتار باش،آن که گستاخی با روانِ خویش



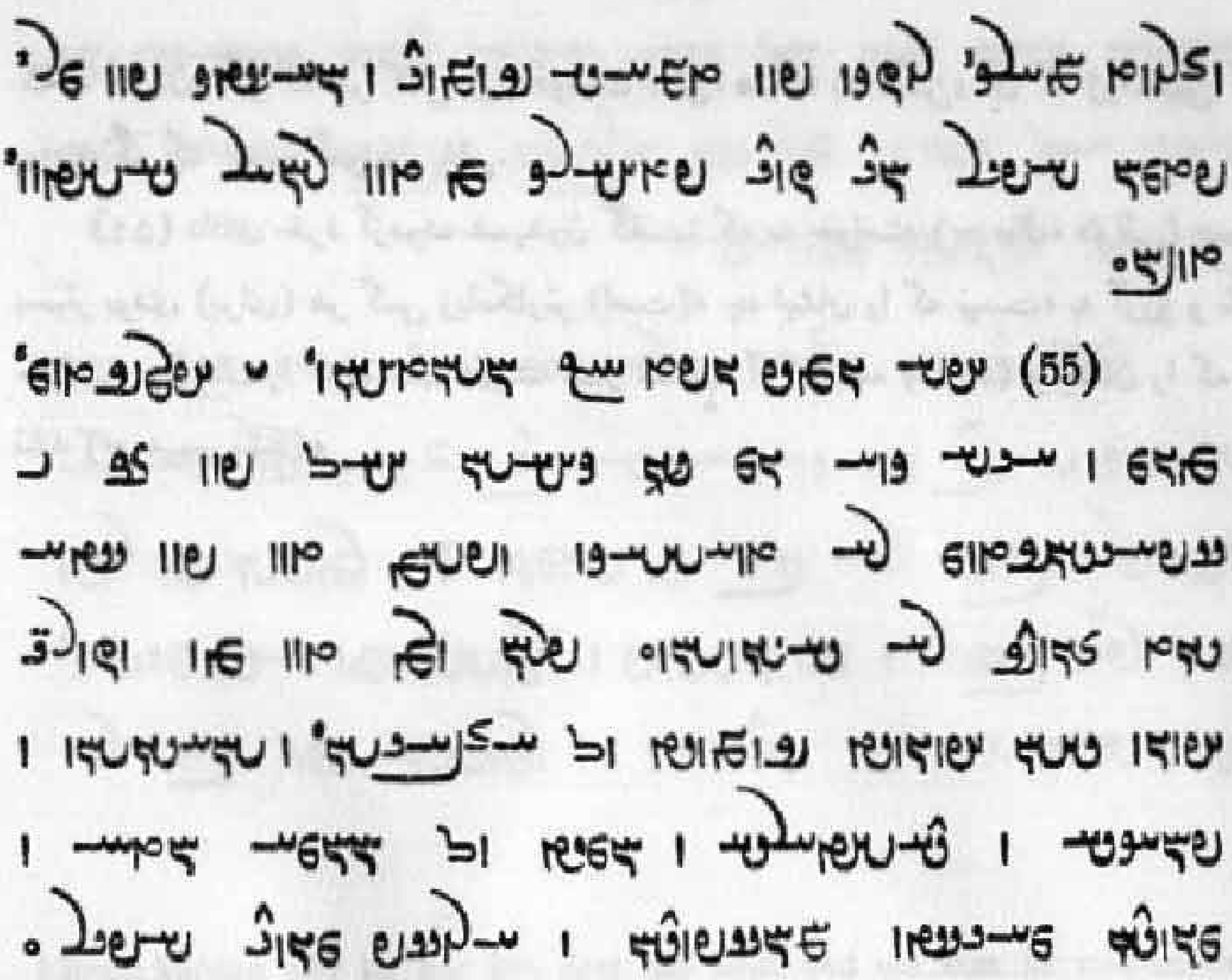
kāmēd kardan gōv ku har kas dost bāš hank vad ma kun. ke pad hubrahmak kāmēd b utan gōv ku xub āmōzišn bāš.

(54) dānāk uzmūdak xrad hamēdōn guft ku pad xvāstak i vas pad har kas vas ziyānkārtar ēd rāy čē frehbūdīh rāy bē paymān čē ōyšān ke nēst pad ārzōk bavēnd u pad ōštāb u ōyšān. ke hast hamēšak andar ōštābišn i āz handēšak u ēvšān ke bud nē

5. Thus all, for 6. P., M.

کامد کردن، گو که هر کس (را) دوست باش، هنگ بد مکن، آن که ژرف‌بین کامد بودن، گو که خوب آموزش باش.

(٥٤) دانای خرد آزموده همیدون گفت: که به خواسته (= مال، دارائی) بسیار و بسیار بودی (برای) هر کس زیانکارتر (است)، چه ایشان را که نیست، به آرزو و شتاب خواهند و ایشان را که هست همیشه اندر شتابِ آز اندیشه (دارند) و ایشان را که بود، نشد (= میسر نشد)،



šud hamvārak rančak pad timās ēstēnd u xvāstak pad mar paymān veh and čand patiyārak hač abāz dāštan tavān.

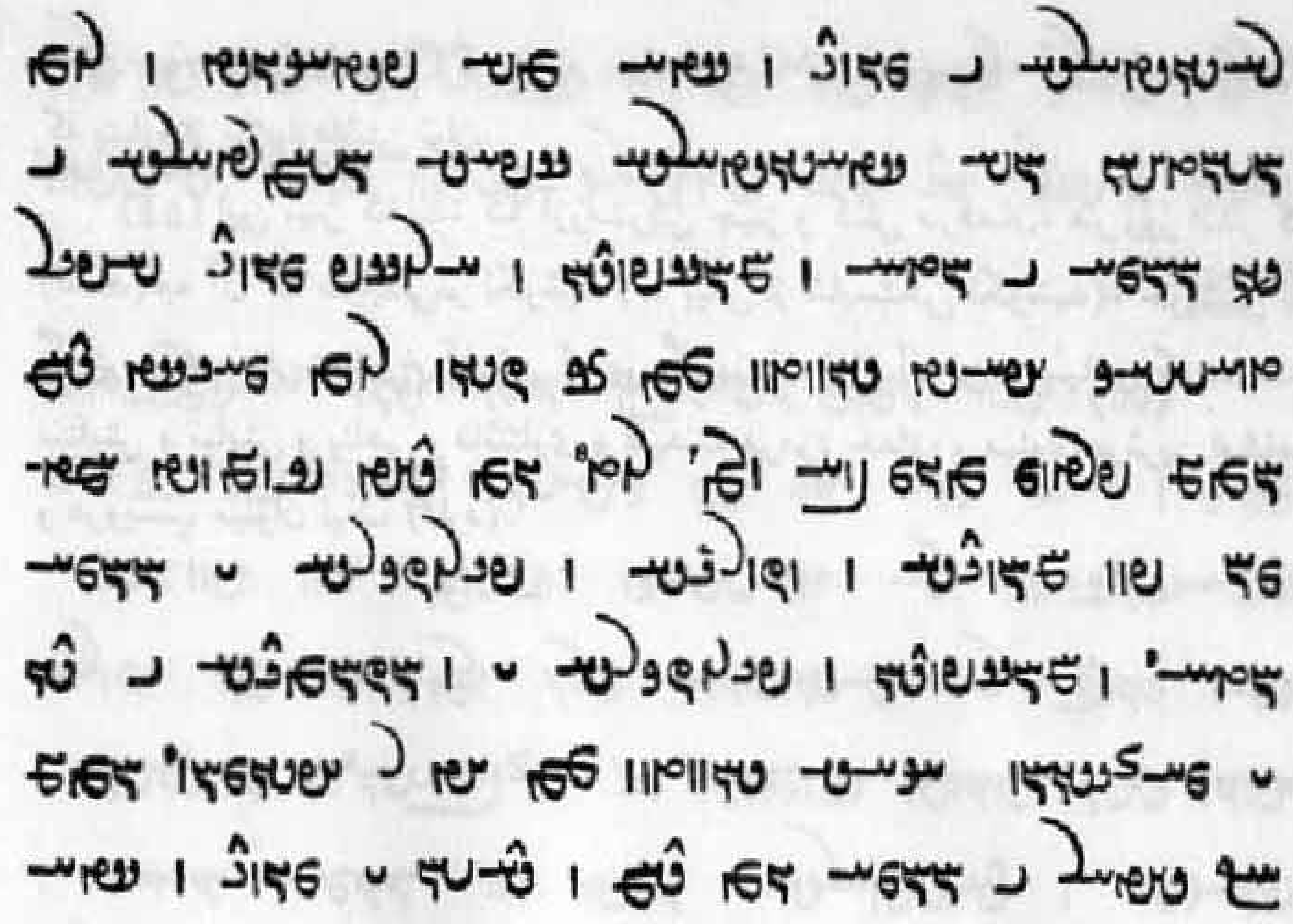
(55) uš ēn-iz guft ku mardōmān i āzarmīgtōm čiš u kas har rōz andar kāhišn pas pad ān i spāsōmandīgtōm nē tuxšāk xvēš tan pad gētīg sud zindag nē dārišn farrox ōy tan ke vazūrg āfrīn yazdān āfrīnēd ēstēd ō azbāyišn u šnāyēnišn u pānakīh u dāštārīh u ōmēd ō ōhrmazd xvatāy u mēnōgān mahist amahrspandān u harvisp mēnōg veh.

---

1. Only the last part of this word is distinctly visible in K. 2. P. leaves a blank after it. 3. P.,M. [illegible]; as the word occurs at the beginning of the line, the first letter [illegible] is indistinct in K. 4. P., M. [illegible] 5. P. and M. [illegible]; only the last [illegible] is distinct in K. 6. Corrected : all [illegible] .

همواره رنجه به ئیماس(؟) هستند و خواسته به اندازه (و) پیمانه، آن اندازه نیک (است) که پتیاره از تن بازداشتن توان.

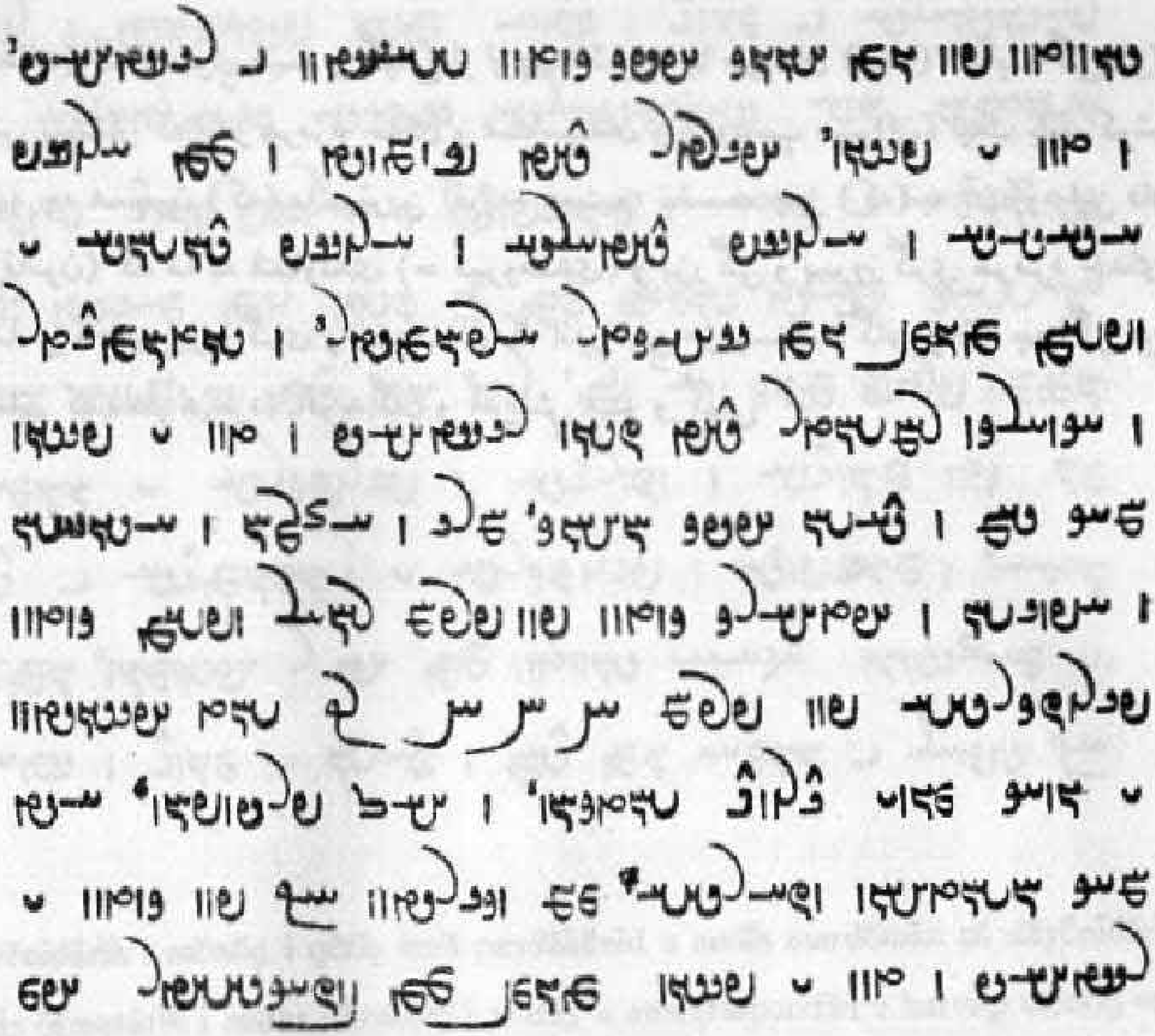
(۵۵) این نیز گفت: که آزرمترین چیز و کس مردمان، هر روز اندر کاهش (است)به آن که سزایشی‌تر نکوشید (= بیش از شایستگی نکوشید)، خویشتن به سود گیتی زنده نداریده فرخ آن تن که بزرگ یزدان (را) آفرین و سپاس کرده است، به ستایش و نیایش و پناهی و داشتاری و امید به هرمزد خدای و مینوان برترین امشاسپندان و هرویسپ مینوان نیک (دارد).



rāyēnīdārīh i mēnōg i gētīg ke-š paydākēnīd u amāh mardōmān uš stāyēnīdārīh spās ōšmutārīh i andar ōhrmazd i xvatāy u amahraspandān u harvisp mēnōg veh tuxšāk abāyēd butan čē ān čēgōn amāh mahist dām hēm fradom čiš bē ōy ravēd ēn dād ēstēd ka-mān pad amāvandīh u vazūrgīh u pērōzkarīh i ōhrmazd xvatāy u amahrspandān u pērōzkarīh i u ōzōmandīh i dēn i māzdēsnān āgāh butan čē agar man abēgumān hēm ku dādār i ōhrmazd ēn dām u dahišn i mēnōg u gētīg

7. Thus all; for . 8. Thus all, for . 9. All prefix

و (بداند) که رهبریِ مینو و گیتی از او پیدا شود و با مردمان (اندر) ستایندگی (و) سپاس بیشمار که اندر هرمزدِ خدای و امشاسپندان و هرویسپ مینو(ان) نیک باید کوشا بودن، چه همچون (که) ما برترین آفریده هستیم، نخست چیز (که) به آن رَوَد این داد (= قانون) که ما به هماوندی (= نیرومندی) و بزرگی و پیروزگریِ هرمزد خدای وامشاسپندان و پیروزگری و نیرومندی که اندر دینِ مزدیسنان آگاه بودن، چه اگر من بیگمانم که دادارِ هرمزد، آفریدگان و آفرینشِ مینو و گیتی



butan pad ēn ēvēnak abēžak kardon šāyīdan i ristāxēz u tan i pasēn abērtar dād ēstēd u čē harvisp āgāhīh u harvisp dādārīh u harvisp dānišnīh xvēš čišē ēn sahaktar arjōmandtar u sudōmandtar u akarānak rāmišntar dād čēgōn ristāxēz u tan i pasēn hamāk dām u dahišn abēžak an-āhōk amarg u azarmān u a-sōhišn u a-pōhišn. u a-patiyārak kardan pad frajām abāz xvēš kardan pērōzkarīhā pad frajām 9000 sāl abesihēnīdan i ganāk mēnōg i druvand višūdakān u pas frēzvānīg ast hamāk mardōmān vačarīhā abar nikērīdan ku pad kardan i ristāxēz u tan i pasēn čišē čē bozaktar um

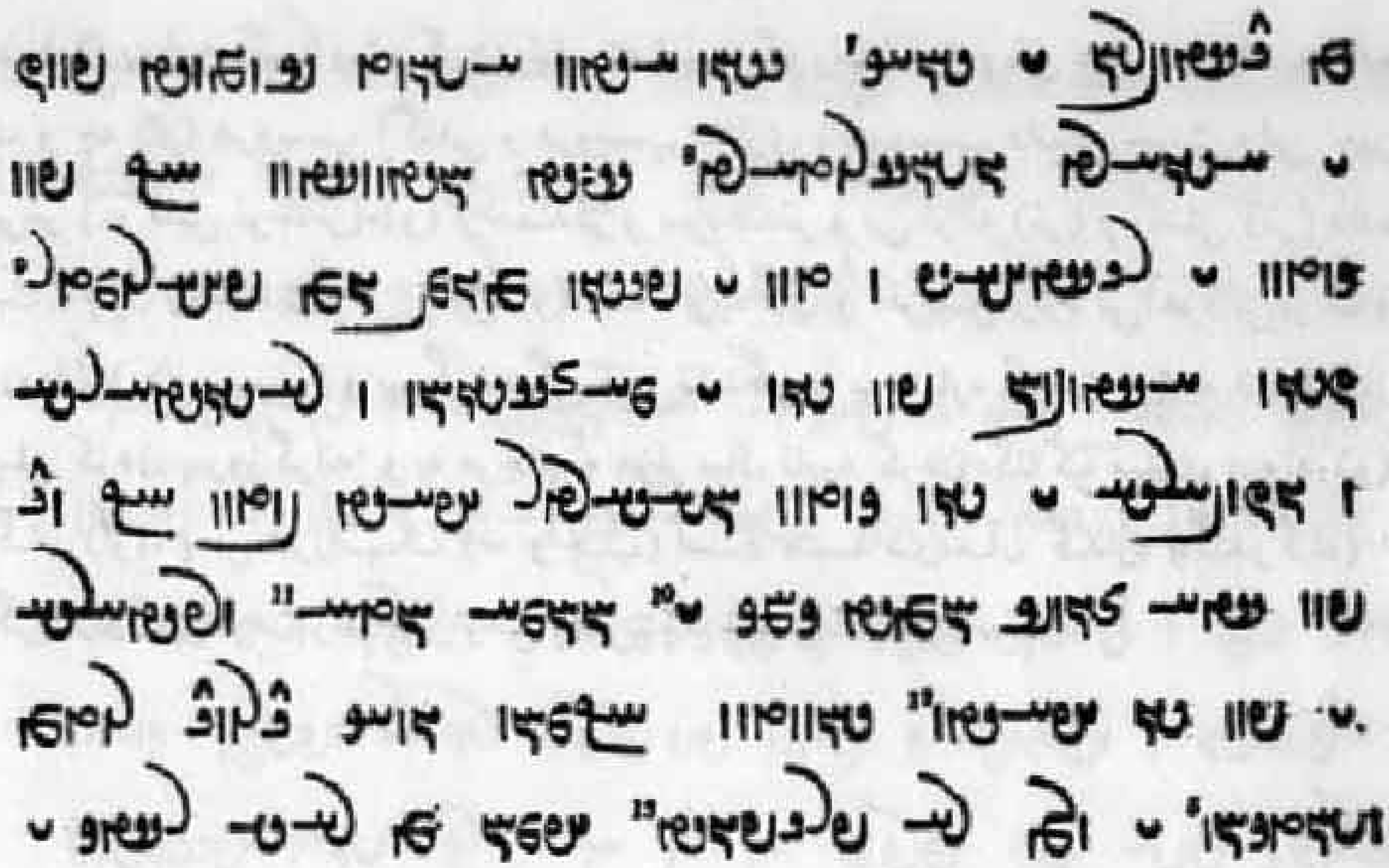
---

1. P. and M. 2. All 3. All 4. K. ends here.
5. So both, for 6. So both, for

بودن (را) به این آئین ویژه کرد، شایسته است که رستاخیز و تنِ پسین (را) نیز داده است و چه (از) هرویسپ آگاهی و هرویسپ داداریِ و هرویسپ دانشیِ خویش، این چیز سهی‌تر (= قابل توجه‌تر)،(و) ارجمندتر و سودمندتر و بی‌کرانه (تر) و رامش (تر) داده (است)،چون رستاخیز و تنِ پسین (و) همه آفریدگان و آفرینش ویژه بی‌آهو، بی‌مرگ و بی زروان (= بی‌پیری) و بی‌گرسنگی و بی‌تشنگی و بی‌پتیاره کردن (و) به فرجام باز خویش کردن پیروزگرانه[9] و به فرجام نُه هزار سال نابود کردن گناکِ مینویِ دروند (و) زادگان (او)، پس فرزانیک (= واجب) است همه مردمان گذاره (=گذرگاه)[10] برنگریدن، که بکردن رستاخیز و تنِ پسین،چه چیز رهانده‌تر؛ من

۹ـ یعنی در فرجام پیروزگرانه به سوی خویش باز می‌گرداند.

۱۰ـ مقصود چینود پل است.

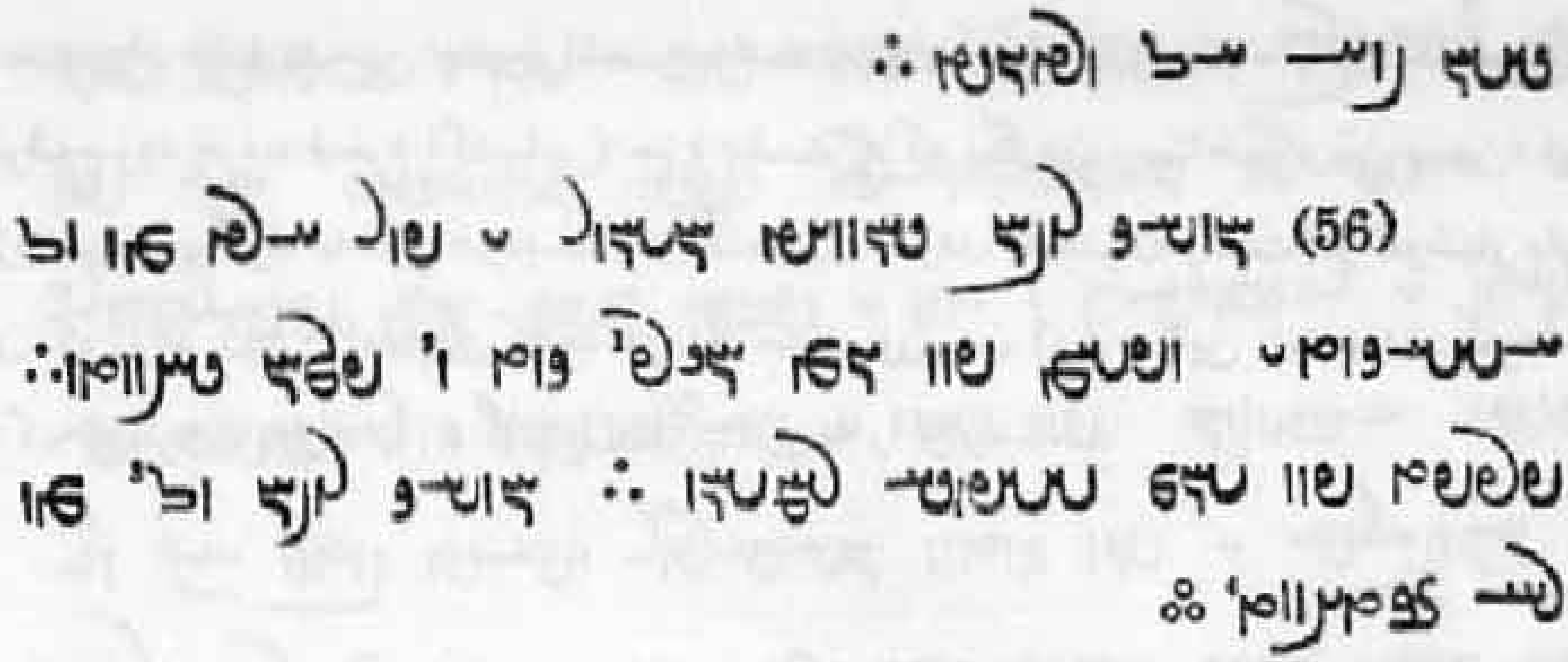


hač dastovarān i dānāk saxōn ēdōn ašnūd ēstēd pad-iz i āsnxrad gōšōsrūdxrad sazēd ku pad kardan i ristāxēz u tan i pasēn ēn pahlomtar čēgōn xastuvān pad dēn māzdēsnān u rāyēnīdārīh u ganjvarīh i dēn kardan hōšyārtar abāyēd butan ku tā gētīg zindag hēd kāmak i ōhrmazd xvatāy varzītārīh i pad dēn abāyēd butan ku-mān ganāk druvand abāg vīšūdakān i ōy nē frēbēnēt um-ān hač rāh rāstak i

---

7. P. [Pahlavi] ; M. [Pahlavi] 8. Both [Pahlavi] 9 Both [Pahlavi]
10. Both repeat [Pahlavi] 11. Both prefix ı 12. Both [Pahlavi] 13. Both [Pahlavi]

از دستورانِ دانا سخن ایدون اشنوده است به «آسن خرد» (= خرد فطری)، «گوشوسرود خرد» (=خرد اکتسابی) سزد دانستن، که بکردن رستاخیز و تنِ پسین، این چیزی برتر چگونه به دینِ مزدیسنان و گنجوری کردن خستوان (است)،و هوشیار باید بودن که تا به گیتی زنده‌اید، کامه، هرمزد خدای ورزیدن (و) به دین باید بودن که ما را گناک (مینویِ) دروند با زادگانش نه فریبند و ما را از راه‌راستِ



yazdān bē ma vardēnīd.

(56) anōšak ravān bavād ōšnar i purr xrad ke ō āšākard i xvēš pad ēn anderz kard u framān dād, fragaft pad drōd šādīh rāmišn. anōšak ravān ō ke rāy nibišt.

1. Both 2. P. om. 3. So both, for 4 So both, for

یزدان به مگرداند.

(۵٦) انوشه روان باد اوشنرِ پُرخرد که به
شاگردِ خویش این اندرز کرد، و فرمان داد. فرجامید به درود، شادی، رامش، انوشه روان
آن که (این) را نوشت.

واژه‌نامه

andarz ، ʾndlz ، اندرز

ōšnar ، ʾwšnl ، اوشنر

y ، i ، یا نکره، کسره اضافه

w ، u ، و

pursīd ، pwlsyt ، پرسید

ašākard ، ʾšʾklt ، شاگرد

ku ، ʾyk ، که

ēvak ، ʾywk ، یک، یکی

tā ، ʿD ، تا

۱۰۰۰ = هزار

har ، KLʾ ، هر

mālīg ، mʾlyg ، شدار

ēd ، HNʾ ، این

rāy ، lʾd ، را، برای

saxōn ، shwn ، سخن

pad ، PWN ، به

farhang ، plhʾng ، فرهنگ

gōvēd ، YMRRWN - yt ، گوید

بگو ، bē gōv

گفتن ، guftan ، gwptn'

گفت ، guft

نخست، نخستین ، fradom ، pltwm

هنر ، hunar ، hwnl

مردمان ، mardōmān ، 'NŠWT' - 'n

خرد ، xrad ، hlt

نیک ، veh ، ŠPYL

نیکی ، vehīh ، ŠPYL - yh

نیکان ، vehān ، ŠPYL - 'n

کردن، انجام دادن کاری ، kardan ، krtn'

نکرد ، nē kard

کار ، kār ، k'l

که، اگر، کسی ، ke ، MNW

کش، که او را ، ke - š

پشیمان ، pašēmān ، psym'n

کرفه، کار ثواب ، kirfak ، krpk

بودن ، butan ، YHWWN - tn'

بُوَد، باشد ، bavēd

بود ، bud

باش ، bāš

باد، بَواد ، bavād

بُوَند، باشند ، bavēnd

دانا ، dānāk ، d'n'k

دانایان ، dānākān

دانائی ، dānākīh

باز، دوباره ، abāz ، L'WHL

رک:

مایه‌ورترین ، māyagvartōm , m'tkwltwm

MNDʿM ، čiš ، چیز

čiš - iz ، هیچ

twhšʾk ، tuxšāk ، کوشش

tuxšākīh ، تُخشایی ، کوشش

tuxšišn ، کوشش

mltwmʾn ، mardōmān ، مردمان

plhwtwm ، farroxtōm ، فرخ‌ترین ، رک: ۴۱۶

dʾnšn ، dānišn ، دانش

dānišnīh ، دانشی

dhyšn ، dahišn ، آفرینش

ʾnʾkyh ، anākīh ، بدی

nhwptn ، nihuftan ، نهفتن

kwnšn ، kunišn ، کُنش، کردار، عمل لازم.

dlywš ، driyōš ، درویش

driyōšīh ، درویشی

dwšhwʾltl ، dušxvārtar ، دشوارتر

dušxvārtōm ، دشوارترین

šāyēd، šʾyt ، شاید، شایسته است

xvēš، NPŠH ، خویش

LWTH ، abāg ، با

YKʿYMWN-yt ، gwmyht ، gumēxt ēstēd ، آمیخته شده است

plsʾwndyh ، farsāvandīh ، فرساوندی، زوال، نیستی

tycyh ، tēzīh ، تیزی

tēztōm ، تیزترین

kʾm-y-hyšm ، kāmak i xēšm ، کامهٔ خشم

tʾlykyh ، tārgīh ، تاریکی

tārīgtar ، تاریک‌تر

dwšʾgʾsyh ، dušāgāhīh ، دوش‌آگاهی، نادانی

dušāgāh ، دوش‌آگاه، نادان

dušāgāhān ، دوش آگاهان

bandē ، bndb ، بندی

varan ، wln' ، ورن، شهوت

varan - iz ، ورن نیز

āsānīh ، 's'nyh ، آسانی

āsāntōm ، آسانتر

xursand / hursand ، hwnsnd ، خرسند

xursandīh ، خرسندی

rāst ، l'st ، راست، درست

nēvak ، nywk ، نیک

rās / rāh ، l's ، راه

ō ، ‘L ، به، حرف اضافه

vahišt ، whšt ، بهشت

šudan ، ‘ZLWN - tn' ، شدن، رفتن

šud ، شد

دو = ۲

pērāyak ، pyl'yk ، پیرایه

hēnd ، ḤWH - d ، اند، هستند

ēn ، ZNH ، این

ēn - iz ، این نیز

nēvakīh ، nywkyh ، نیکی

xēštan ، NPŠH - tn' ، خویشتن

raft nē kunēnd ، lpt ، BR' ، ‘BYDWN - d رفت نکنند

kardan ، ‘BYDWN - tn' ، کردن

kund ، کند

kunēd ، کند

kunēnd ، کنند

بگیرای ، bē girhē

کردن، باید کردن ، kunišn

مکن ، ma kun

درشت ، drūšt ، dlwšt

آوازیها ، āvāzīhā ، pʾcyhʾ

سخن ، saxōn ، MRYʾ

کس ، kas ، ʾYŠ

کسان ، kasān

دودیگر، دوم ، dīdīgar ، dtygk

از ، hač ، MN

بد ، vad ، SLYʾ

بدتر ، vattar ، ŠLYʾ - tl

بدی ، vattarīh ، ŠLYʾ - tyh

بدی ، vattarīhē

بدان، بدها ، vattarān

خواهد ، xvāhēd

خواهند ، xvāhēnd

خواستن ، xvāstan ، BʿYḤWN - stn'

زهر ، zahr ، zʾhl

دل ، dīl ، LBBH

افکنده است ، avagand ēstēd ، LMYTN - d ، YKʿYMWN - yt

نیاز ، niyāz ، nyʾz

توانگر ، pādixšā ، pʾthšʾ

تند ، tond ، twnd

واژه ، vāzak ، wʾcʾk

گرامی‌تر ، garāmīgtar ، glʾmygtl

همواره ، hamvār ، hmwʾl

دارد ، dārēd ، YHSNN - yt

dārišn ، باید داشت، داشتن

nihān ē burd ، nyh'n - y - bwlt ، نهانیِ بُرد

vēš ، wyš ، بیش، بیشتر

sazēd ، scyt ، سزد

handēšīdan ، hndyšytn' ، اندیشیدن

handēšak ، hndyšk ، اندیشه

handēšišn ، اندیشه

handēšēd ، اندیشد

vināh ، wn's ، گناه

šarm ، šlm ، شرم

abāyēd ، 'b'yt ، باید

vīmārīh ، wym'lyh ، بیماری

xvēšāvand ، hwyš'wnd ، خویشاوند

andar ، BYN ، اندر، در

āvām ، 'wb'm ، هنگام، زمان

dil ، dyl ، دل

farzānakīh ، plc'nkyh ، فرزانگی

rāy ، l'd ، را، برای

čiš - iz ، MNDᵉM - c ، هیچ

rančak ، lnck ، رنجه

hamēšak ، hmyšk ، همیشه

mard ، GBR' ، مرد

abēsud ، 'byswt ، بی‌سود

rāmišn ، l'mšn ، رامش

dušman ، dwšmn ، دشمن

dušmanān ، دشمنان

ān ، ZK ، آن

pātixšā ē ، p'thš'b ، پاتخشا، توانگر

mynytʾl ، mēnčtār ، مینتار ، خوداندیش

hcpl ، azabar ، زبر ، بالا

pʾyg ، pāyak ، پایه

mynyt ، mēnēd ، اندیشد

dʾštn ، dāštan ، داشتن

dašt ، داشت

dārēd ، دارد

ptkwpyt ، paykōfēd ، کوبد ، ستیزد

dwl ، dūr ، دور

hym ، xēm ، خیم ، خوی

dlwpwštl ، drubūšttar ، استوارتر

dwst ، dost ، دوست

dostē ، دوستی

stygl ، sīdīgar ، سدیگر ، سوم

zynhʾl ، zinhār ، زینهار

lʾstyh ، rāstīh ، راستی

سه = ۳

ʾc ، āz ، آز

ʾpʾlnʾy ، apurnāy ، نابرنا ، نابالغ

kwl ، kor ، کور

NYŠH ، zan ، زن

zanān ، زنان

bwčšk ، bozašk ، پزشک

sʾhtlt ، saxttar ، سختتر

gʾs ، gāh ، گاه

YHMTWN - d ، rasēnd ، رسند

hwlšn ، xvarišn ، خورش ، غذا

gwkʾltn ، gugārdan ، گواردن

گوارد ، gugārēd

میتوخت، سخن دروغ ، mītoxt ، mytwht

میرد ، mīrēd

رک: tak ، tk ، دلیر

ku - mām ، ـ yk - m'n ، که مان، که ما را

کارزار ، kārēzār ، 'k'lyc'l

abāz āyēd ، L'WHL-Y'TWN - yt ، باز آید

بر، محصول زمین ، bar ، bl

زمین ، damīg ، dmyg

انبار ، anbār ، nb'l

چند ، čand ، cnd

abar ravēnd ، QDM ، SGYTN - d ، بر رَوَند

مردم ، mardōm ، mltwm

خوارتر ، xvārtar ، hw'ltl

تاریک ، tārīg ، t'lyg

بیمگین ، bīmakēn ، bymkyn'

چهار = ٤

بُرزش، احترام ، burzišn ، bwlcšn

بُرزشنی‌تر، بلندپایه‌تر ، burzišnīgtar

هنگ، خوی ، hank ، hnk

نهانی ، nihānīh ، nyh'n'yh

غم ، bēš ، byš

دیدار ، vēnišn ، wynšn

می ، may ، ـ S

دوستان ، dōstān ، dwst'n

او، او را، باو، از او ، uš ، ـ pš

ماه روز ، māhrōz ، YWM - BYRH

پسند ، pasand ، psnd

Transliteration	Transcription	Persian
mzd	mizd	مزد
šn'dynšn	šnāyēnišn	ستایش
zyd'nk'lt	ziyānkārtar	زیانکارتر
KBY(R)	vas	بس، بسیار
ʿŠTH - tn'	xvardan	خوردن
	xvarēnd	خورند
QDM	abar	بر
wlnyg	varaīg	ورنی، شهوت
nyw'lthšyl	nēvardaxšīr	بازی نرد
nhcyl	naxčīr	نخجیر، شکار
ptm'n	paymān	پیمانه، اندازه
	paymānakīh	اندازه‌ای
p'dst	abāyast	باید
'šwpyt	āšufēd	آشفته کند
BRH	pus	پسر
hdyb'l	ayyār	یار، یاور
	ayyārīh	یاری، یاوری
wcwlg	vazūrg	بزرگ
	vazūrgīh	بزرگی
	vazūrgān	بزرگان
p'n'kyh	pānakīh	پناهی
ptwndšn	payvandišn	پیوند
		پنج = ۵
hwt'y	xvatāy	خدائی، صاحب، آقا
YDᶜYTN - stn'	dānistan	دانستن
	dānēd	داند
	dost i duš saxōn	دوستِ ریائی
ch'lwm	čahārom	چهارم

پنجم ، panjom ، pncwm

پنج ، panj ، pnc

مزدور ، mizdur ، mzdwl

به دست آوردن، ویندادن ، vindītan ، wndytn'

توان، توانائی ، tavān ، twb'n

پادشاهان ، pādixšāyān ، pthš'y'n

ارجمندی ، arjomandīh ، 'lc'wmndyh

منش ، mēnišn ، mynšn

آمدن ، madan ، mtn'

آمده است ، mad ēstēd

انجمن ، anjaman ، hncmn

فراز ، frāz ، pr'p

شتاب ōštāb ، wšt'p

شتاب ، ōštābišn

شتابند ، ōštābēnd

استانه، بدبختی، پریشانی ، astānak ، 'st'nk

خسروی، نیکنامی ، xusravīh ، hwslwbyh

فرجام کار ، frajāmkār ، plc'mk'l

دروند ، druvand ، dlwnd

دروندی ، druvandīh

بدنام ، dusrav ، dwslwb'

زتاری، بی‌رحمی ، zatārīh ، zt'lyh

افسوسگری ، afsōsgarīh ، pswsglyh

خشم ، xēšm ، hyšm

خشمگینی ، xašgēnīh ، hyšmgnyh

روان ، ravān ، lwb'n

روان دست ، ravān dost ، lwb'n dwst

گرود ، virravēd ، ḤYWNW(N) - yt

فریفتاری ، frēbtārīh ، plptʾlyh

گذشته ، uzīt ، ʾwcyt

بَرَد ، barēd ، YDLWN - yt

گیرد ، gīrēd ، ʿHDWN - yt

امید ، hōmēd ، ʾwmyt

پریشان ، dušarm ، dwšlm

بودن butan ، bwtnʾ

بود ، bud

مست ، mast ، mst

بی‌سبب ، بی‌چم ، abēčim ، ʾpycym

شناسد ، šnāsēd ، šnʾsyt

هرزه‌گویی ، درایَد ، drāyīd ، dlʾyt

بی‌گاه ، abēgāh ، ʾpygʾs

راز ، rāz ، lʾc

خندید ، xandēd ، YHDHWN - yt

ششم ، šašom ، ššwm

گستاخ ، vistāx ، wstʾhw

گستاخی ، vistāxīh

شش = ٦

پرهیز ، pahrēz ، pʾhlyc

بالستانی ، bālastānīh ، bʾlstʾnyh

کین ، kēn ، kyn

نگریدن ، nikērīdan ، nkylytnʾ

نگریدار ، nikērītār ، nkylytʾl

چاره ، čārak ، cʾlk

بونده، کامل ، bavandak ، bwndk

جا ، gyāk ، gywʾk

دوستان ، dostān ، dwstʾn

YDH ، dast ، دست

ŠBKWN - tn' ، hištan ، هشتن

ʾndk ، andak ، اندک

ʾhwk ، āhōk ، آهو، عیب

wylʾstʾn ، vīrāstan ، ویراستن

lptn' ، raftan ، رفتن

wcwʾstn' ، vičutan ، جستن

ʾḤL ، pas ، پس

ʿLH ، ōy ، او، وی

ʿLH - šʾn ، ēšān / avēšān ، ایشان

ʾclt ، YKʿMWN - yt ، āzard ēstēd ، آزرده است

wštn' ، vaštan ، گشتن، تغییر یافتن

، رک: [illegible] یا [illegible]

mwktkʾn ، murdakān ، مُردگان

ʾdybʾt ، ayyād ، یاد

bck ، bazak ، بزه

ptyt ، patēt ، پتت، توبه

، رک: [illegible] dstwblyhʾ ، dastvarīhā ، برابر دستور

ʾḤRN - nyz ، anē - iz ، دیگر نیز

hwcšmyh ، hučašmīh ، خوب‌چشمی

plʾlwn ، frārōn ، فرارون، نیک

YHBWN - tn' ، dādan ، دادن

dād ، داد

MH ، čē ، چه

NTLWN - tn' ، pādan ، پائیدن، نگاهداشتن

pād ، پاد

gng ، gang ، جنگ

KʾLʾ ، vāng ، بانگ، فریاد

wyh ، veh ، نیک

ʾštyh ، āštīh ، آشتی

wzwʾn ، uzvān ، زبان

BRʾ ، plypyt ، bē frēbēd ، بفریبد

frēbēnēd ، فریبند

plpyt ، frēbēd ، فریبد

ʾYT ، hast / ast ، است، هست

dynʾkʾs ، dēnāgāh ، دین آگاه

hwmt ، hūmat ، هومت، پندار نیک

hwmt ، hūxt ، هوخت، گفتار نیک

hwwšt ، huvaršt ، هوروشت، کردار نیک

pygwmʾn ، abēgumān ، بی گمان

plstšn ، parastišn ، پرستش

lwsnyhʾ ، rōšanīhā ، روشنانه

wlwdšn - y -ʾlst ، virrovišn i rāst ، گردشِ راست ، اعتقادِ درست

bwndštk ، buništak ، بُنشتك، مبدا، علت‌العلل

whwmn - mynšnyh ، vahman mēnišnīh ، بهمن منشی

MHYTN - tnʾ ، zadan ، زدن، کُشتن

zanēd ، کُشت

zwt ، zud ، زود

BRʾ ، swcʾy ، bē spōzhē ، بسپورای، دوری کن

hwlm ، huram ، خرم

ʾdmyt ، ēmēd ، امید

prʾc ، ʾHDWN - tnʾ ، frāz griftan ، فراز گرفتن

ʾhlʾdyh ، ahlāyīh ، اشوئی، پرهیزگاری

yzdʾn ، yazdān ، یزدان

ʾywtʾk ، ēvtāk ، یکتا

cygwn ، čēgōn ، چون، چگونه

ʾhwš ، anōš ، انوش، بیمرگ، جاودان

teyhʾk ، tanīhāk ، تنها

stʾmbkyh ، stambakīh ، ستمکاری

pty dʾlk ، patiyārak ، پتیاره، دشمن، بلا، آفت

pʾhlyht ، pahrēxt ، پرهیخت، دوری جستن

bwndgmyšn ، bavandakmēnišn ، بونده منش، کامل اندیش

kʾmyt ، kāmēd ، کامد، خواهد

dldlt ، dil dard دل درد، غم‌خوار

YṢBH - yt ، kāmēd ، کامد

lʾd ، rād راد

swtwmnd ، sudōmand ، سودمند

ʾpsws ، afsōs ، افسوس

hwp ، xub ، خوب

gwbšn ، govišn ، گوشن، گفتار، سخن

hwblʾmk ، hubrahmak ، ژرف بین

ʾwzmwtk ، uzmūtak ، آزموده

hmʾytmn ، hamēdōn ، همیدون

ʾlcwk ، ārzōk ، آرزو

hwʾstk ، xvāstak ، خواسته، مال، دارائی

LʿYT ، nēst ، نیست

tymʾs ، timās ، تیماس؟

ml ، mar ، مر، شمار

ʾndcnd ، andčand ، چندان

ʾclmygtwm ، āzarmīgtōm ، آزرمی‌تر

plyhbwtyh ، frehbūdīh ، بسیار بودی

ʾMT ، ka ، که، هنگامی‌که، اگر

ʾpm ، um ، من، مرا

ʾpmʾn ، umān ، ما را

kʾhšn ، kāhišn ، کاهش

ر ک: ، spʾsʾwmndygtwm ،

—— spāsōmandīgtōm ، سزایشی‌تر

gytyg ، gētīg ، گیتی

swt ، sud ، سود

ʾplyn ، āfrīn ، آفرین

zywndg ، zindag ، زنده

ʾplynʾyt ، āfrīnēd ، آفرین کند

plwh ، farrox ، فرخ

ʾzbʾyšn ، azbāyišn ، ستایش

pʾnʾkyh ، pānakīh ، پناهی

dʾštʾlyh ، dāštārīh ، داشتاری، نگهداری

ʾwmyt ، ōmēd ، امید

ʾwhrmzd hwtʾy ، ōhrmazd xvatāy ، هرمزد خدای

mynwgʾn ، mēnōgān ، مینوان، عالم مثال

mhyst ، mahist ، برتر

ʾmhrʾspndʾn ، amahraspandān ، امشاسپندان

hlwspmynwg ، harvisp mēnōg ، هرویسپ مینو

lʾdynyʾlyh ، rāyēnīdārīh ، فرمانروائی

pytʾkynyt ، paydākēnīd ، پیدا شد

stʾdynyʾlyh ، stāyēnīdārīh ، ستایندگی

spʾs ، spās ، سپاس

ʾwšmwltʾlyh ، ōšmurtārīh ، بی‌شماری

dʾm ، dām ، آفرینش

HWH - ym ، hēm ، ایم، هستیم

LNH ، amāh ، ما

dād ēstēd ، داده است

Transliteration	Transcription	Persian
ʾmʾwndyh	amāvandīh	نیرومندی
wcʾwmndyh	ōzōmandīh	زورمندی، نیرومندی
pdlwcklyh	pērōzkarīh	پیروزگری
ʾkʾs	āgāh	آگاه
ʾT	agar	اگر
L	man	من
ʾpygwmʾn	abēgumān	بی گمان
dʾdʾl - y - ʾwhrmzd	dādār i ōhrmazd	دادارِ هرمزد
dhšn	dahišn	آفریدگان
ʾdwynk	ēvēnak	آئین، رسم، روش، ترتیب
šʾdtnʾ	šāyīdan	شایستن، ممکن بودن، قادر بودن
tnʾ-y-psynʾ	tan i pasēn	تنِ پسین
ʾpyltl	abērtar	بیشتر، مهمتر
ʾgʾsyh	āgāhīh	آگاهی
dʾdʾlyh	dādārīh	داداری
sʾhktl	sahaktar	سهی‌تر، قابلِ توجه‌تر
ʾlcʾnmdtl	arjōmandtar	ارجمندتر
swdʾwmndtl	sudōmandtar	سودمندتر
hʾmʾk	hamāk	همه
ʾknʾlk	akanārak	بیکرانه
lʾmšntl	rāmišntar	رامش‌تر
lystʾhyc	ristāxēz	رستاخیز
ʾnʾhwk	an - āhōk	بی آهو، بی‌عیب
ʾmlg	a - marg	بی‌مرگ
ʾzlmʾn	a - zarmān	بی‌زرمان، بی‌پیری
ʾswhšn	a - sōhišn	بدون گرسنگی
ʾpwhšn	a - pōhišn	بدون تشنگی
ʾpytydʾlk	a - patiyārak	بی‌پتیاره، بی‌دشمن

پیروزگرانه ، pērōzkarīhā ، pdlwcklyh'

فرجام ، frajām ، plc'm

نُه هزار = ۹۰۰۰

سال ، sāl ، ŠNT

نابود کردن ، abesīhēnīdan ، 'psyhynytn' رک:

گناک مینو ، ganāk mēnōg ، gn'k mynwg

واجب ، frēzānīg ، plycw'nyg : رک:

فرزندان اهریمنی ، višūdakān ، wswtk'n'

گذاره، گذرگاه ، vačarīhā ، wc'lyh'

رهانندهتر ، bozaktar ، bwc'tl رک:

دستوران ، dastvarān ، dstwbl'n

ایدون ، ēdōn ، 'ytwn'

اشنوده است ، ašnuud ēstēd ، 'šnwt

آسن خرد، خرد فطری ، āsnxrad ، 'snhlk

گوشوسرود خرد، خرد اکتسابی ، gōšōsrūdxrad ، gwšwšlwthlt

برترین ، pahlomtar ، p'lhwmtl

خستوان، اعتقاد به دین داشتن ، xastuvān / astuvān ، 'stwb'n

دینِ مزدیسنان ، dēn i māzdēsnān ، dyn-y-m'zdysn'n

گنجوری ، ganjvarīh ، gncwblyh

هوشیارتر ، hōšyārtar ، hwšy'ltl

ورزیداری ، varzītārīh ، wlcyt'lyh

اید، هستید ، hēd ، HWH - yt

ویژه، خالص ، abēžak ، 'pyck

مگرداند، نگرداند ، ma vardēnīd ، 'L-wltynyt

انوشه روان ، anōšak ravān ، 'nwšklwb'n

پُر، انباشته ، purr ، pwl

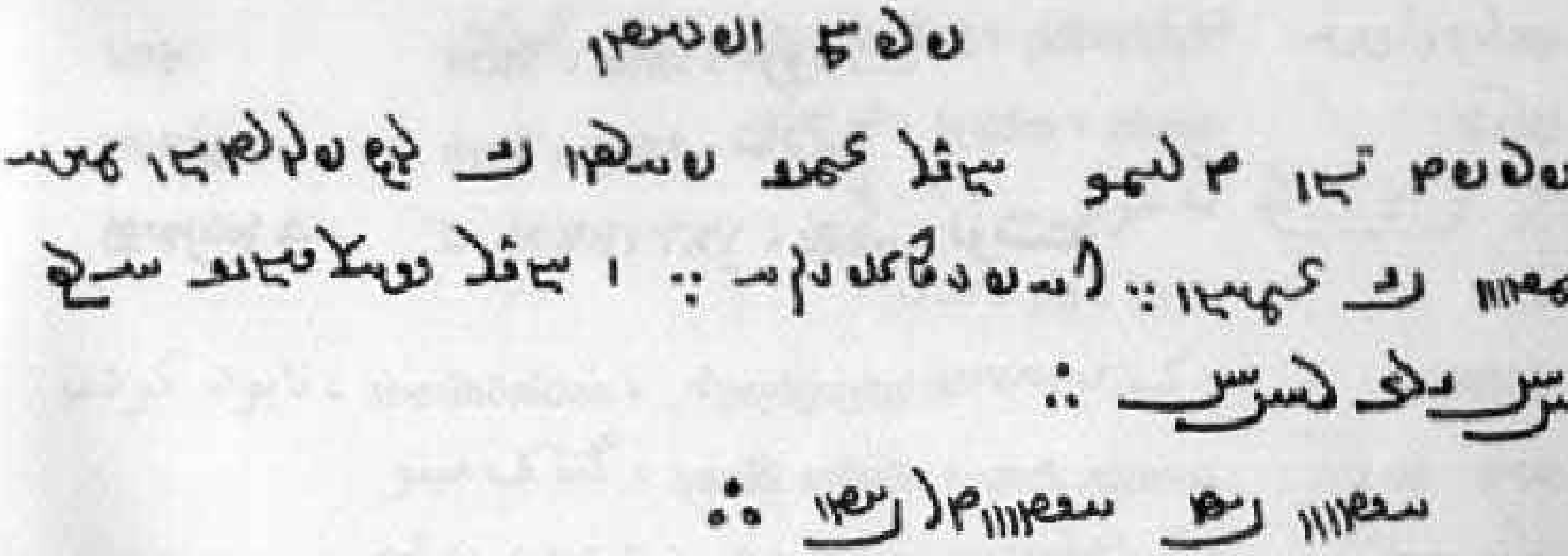
فرمان ، framān ، plm'n

فرجام یافت، فرجامید ، frajaft ، plcpt

درود ، drōd ، ŠRM

شادی ، šādih ، šʾtyh

نوشت ، nibišt ، Y̱KTYBWN - d



frajām nibišt

frajaft ēn tarjēmak andar zamīg pārt bē rōz fravardēn māh mitr bē zamān. rapiθwina u andar sāl dēnīg 3728.

ēdōn bād ētōntar bād.

فرجام نوشت

فرجامید این ترجمه اندر سرزمین پارت به روز فروردین ماه مهر به زمان «رپیثوین» واندر سال دینی ۳۷۲۸.

ایدون باد، ایدون‌تر باد.

منابع و مأخذ

۱ـ چیستا ـ سال چهارم، شماره ۴ آذرماه ۱۳۶۵، ص ۲۶۹ ـ ۲۷۴، نوشته محمد عبدالحمیدزاده

۲ـ خرده اوستا، ابراهیم پورداود ـ از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

۳ـ فرهنگ مکنزی ـ D.N.MACKENZIE- 1971

۴ـ فرهنگ نامهای اوستا، هاشم رضی (ج یك) ـ انتشارات فروهر ـ ۱۳۴۸

۵ـ فرهنگ زبان پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی (دو جلد) ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۵۸

۶ـ کیانیان کریستن‌سن، ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ـ ۱۳۵۵

۷ـ واژه‌نامه ارتای ویراز. نامك، فریدون وهمن ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ـ ۱۳۵۵

۸ـ واژه‌نامه گزیده‌های زاداسپرم، دکتر مهرداد بهار ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ـ ۱۳۵۱

۹ـ واژه‌نامه شایست نشایست، دکتر محمود طاووسی ـ انتشارات دانشگاه شیراز ـ ۱۳۶۱

۱۰ـ یشت‌ها، ابراهیم پورداود (دو جلد) ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۵۶

11- Andarj - i - Aoshnar - i - dānāk, edited by E. B. N. Dhabhar. 1930 .